

بسمه تعالی

جامعة المصطفى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ العالمية

مجتمع آموزش عالی امام خمینی رحمته الله

جزوه کمک درسی:

وزود اسلام به شبه قاره هند

نگارش:

استاد سید هدایت علی رضوی

سال تحصیلی 91 - 92

اداره آموزش عمومی

تقديم به:

صاحب شريعت اسلام حضرت محمد بن عبدالله ﷺ

و اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام

به خصوص مدافع ولايت، فاطمه الزهرا عليها السلام

و به شهيدان راه اسلام

سپاس‌گذاری

در این جا لازم است از کلیه مسئولین جامعة المصطفی العالمیة به ویژه مسئولین مدرسه عالی امام علیه السلام که در طول تحصیل، زحمات زیادی را در فراهم ساختن امکانات آموزشی برای دانش‌پژوهان و از جمله این جانب فراهم نموده‌اند؛ و تشکر ویژه از مدیر گروه تاریخ اسلام استاد بزرگوار دکتر صفری دارم که با رهنمایی‌هایشان تمام دانش‌پژوهان را راه علم همراه با عمل تشویق می‌نمایند؛ تشکر و قدردانی نمایم.

فهرست

پیشگفتار

6 فصل اول: (جغرافیا و پیشینه تاریخی شبه قاره هند)

پیشینه تاریخی

9 فصل دوم: (فتح سند و نفوذ اسلام در شبه قاره هند)

نتایج فتوحات مسلمانان در بلاد سند

15 فصل سوم: (دوره غزنویان)

محمود غزنوی

آغاز حملات محمود غزنوی

فروپاشی غزنویان

22 فصل چهارم: (غوریان)

26 فصل پنجم: (حکومت غلام شاهان و سلطنتهای محلی)

مملوک

خاندان خلجی

خاندان تغلق

سلطنت ویجانگر

سلطنت گولبرگا (سلطنت بهمنی)

سلطنت خاندان لودیان

34 فصل ششم

امپراتوری بابرین (مغولان هند)

51 نتیجه و جمع بندی

53 فهرست منابع

پیشگفتار

در طول تاریخ، حکومت‌های فراوانی با یکدیگر پیکار کرده و اقوامی بر اقوام دیگر غلبه می‌یابند یا مغلوب می‌شود. در طول تاریخ می‌توان شاهد حکومت‌های استبدادی بود که منتظر ضعف حکومت دیگری بوده‌اند تا به آن حمله کرده و بر آنان غلبه کنند. معمولاً این حکومت‌ها، در مناطق جدیدی که در اختیار قرار گرفته‌اند، یک حکومت استبدادی ایجاد می‌نمایند. شبه قاره هند نیز در دوره‌ای دقیقاً به چنین وضعیتی گرفتار شده بود. البته مردم نیز این حکومت استبدادی را پذیرفته و هر کس می‌خواست بدون توجه به دیگری، زندگی خویش را سپری کرده و تنها به آسایش خود فکر می‌کرد و از همین رو نیز هیچ‌گاه به فکر اتحاد نمی‌افتادند و این فکر به ذهن شان خطور نمی‌کرد که می‌توانند به کمک یکدیگر از هجوم بیگانگان جلوگیری کنند. درگیری داخلی بین مردم سبب می‌شد که نتوانند متحد شده و نیروی خویش را در مقابل دشمن استفاده کنند. این مساله به نفع دشمن بوده و ماندن آنان را در منطقه تقویت می‌کرد.

فصل اول

جغرافیا و پیشینه تاریخی شبه قاره هند

برای بازگو کردن بحث اصلی این جزوه تدریسی، لازم به نظر می‌رسد که برای درک کامل و صحیح بحث‌های شبه قاره هند، باید چند بحث به عنوان مقدمه به قلم آورده شود. از این رو در آغاز نگاه کلی به شبه قاره هند می‌اندازیم تا وضعیت شبه قاره هند روشن گردد.

پیشینه تاریخی

نام **هند** از اسم رود پر آب و خروش **سند** یا «*Sindhu*» که طول آن به بیش از 1600 کیلومتر، می‌رسد گرفته شده است. واژه **سندو** در زبان محلی به معنی رود می‌باشد. ایرانیان باستان از اسم رودخانه سند واژه هند را ساختند و به این ترتیب سند را به هند، و سندو را به هندو تبدیل کرده‌اند و این سرزمین بزرگ را هند (به اغیار رود سند) و هندوستان (به معنی سرزمین رودها) نامیده‌اند. اسم انگلیسی هند نیز «*India*» است که از واژه یونانی «*Indus*» مشتق شده و به رود سند اطلاق می‌شد است. نام هندی هند «*Bharata*» اسم یکی از قهرمانان اسطوره‌ای آن سرزمین است.¹ در گوشه و کنار هند رودهای بزرگی که به زندگی مادی و فرهنگی این دیار، آبادانی و فراوانی بخشیده است و بزرگترین رودهای هند به ترتیب سند، گنگ و جمنا است. حاصلخیزترین مزارع نیز در همین منطقه قرار دارد.²

تاریخ هند شاهد ظهور و سقوط خانواده‌های مختلف سلطنتی و همچنین ایجاد و نابودی فلسفه‌ها و فرهنگ‌های متعدد می‌باشد.³ هند در طول تاریخ در هیچ دوره‌ای بدون تمدن نبوده است. از قرن پنجم قبل از میلاد که بودا در هند دارای جایگاهی همچون مسیح در غرب بود تا قرن شانزدهم در زمان آسوکا، که فرهنگ، ثروت و هنر در شمال، به بالاترین میزان خود رسیده بود. برای رسیدن به همین سرزمین و ثروت‌های آن بود، که کریستف کلمب دریا‌های بسیاری را در نوردید⁴ و خطرات آن را به جان خرید. هند

¹. قرایی، فیاض، ادیان هند، ص 34؛ مهدی زاده، جواد، هند دیگر، ص 19.

². مهدی زاده، ص 21.

³. حقایقی در باره هند، ص 13.

⁴. ویل دورانت، دفاع از هند، ترجمه مهوش غلامی، ص 15.

از قدیم‌ترین روزهای باستان مسکونی بوده است. این سرزمین یکی از نخستین کانون‌های تمدن به شمار می‌رود و در آن امپراتوری‌های بزرگی بوده اند.¹ مردم شبه قاره هند نخستین مردم بودند که به کشت پنبه پرداختند. چهار یا پنج هزار سال قبل، آب و هوای دره سند رطوبت بیشتری داشت و در زمین‌های دیم غلات به عمل می‌آمد. ویرانی‌های ده‌ها شهر که چهار هزار سال قبل در دره سند وجود داشته‌اند، کشف گردیده است. مهم‌ترین این شهرها «هاراپا Harpa» و «موهنجودارو Mohenjo Daro» بوده اند.² حفریاتی که در سال 1340هـ/1922م آغاز گردید، ویرانی‌های شهر کهن و مدفون در دره سند سر از خاک در آورد. از این کشف‌ها معلوم شد که پیش از 3000 سال قبل از میلاد در هند تمدنی پیشرفته و بومی وجود داشته است.³ مورخان بر این باورند که پیوندهای استوار بازرگانی و فرهنگی از روزگاران گذشته میان مردمان ایران و ساکنین دره سند در هندوستان وجود داشته است. زیرا آثار به دست آمده از موهنجودرو و هاراپا با آثاری که از فلات ایران و دره دجله و فرات کشف گردیده، شباهت بسیاری دارد.⁴

تمدن شبه قاره هند از کهن‌ترین تمدن‌های جهان است. آثار به دست آمده از حفاری‌های «موهنجودارو Mohenjo Daro» در دره سند نشان می‌دهد که ساکنان این دره از زندگی پیشرفته‌ای در زمان خود برخوردار بوده‌اند. شهرهای آن بر اساس نقشه‌های اصولی بنا شده و دارای خیابان‌های عریض، منظم با سیستم فاضلاب و خانه‌های چند طبقه‌ای بوده‌اند.⁵ خانه‌های این دوره با آجر ساخته می‌شده است. در این خانه‌ها، محل‌های مخصوصی برای شستشو وجود داشته و آب آن‌ها به وسیله یک سیستم نهربندی در سرتاسر شهر تأمین می‌شده و از شبکه مشترک سراسر شهر سرچشمه می‌گرفت. چنین سیستمی با توجه به آن دوره پیشرفت بزرگی محسوب شده و قابل توجه است. جمعیت این شهرها به ده‌ها هزار نفر می‌رسید و در کرانه‌های رودخانه قرار داشت و بر زمین‌های اطراف مسلط بودند.⁶ شهرهای موهنجودارو و هاراپا دارای مساحتی به پهناوری یک مربع بوده و دارای شهرها و روستاهای بسیار

¹. The History of Islamic Societies / Ira M.Lapidus / Cambridge University Press. U S A. P 437.

². آ. کاژدان، ن. نیکولسکی، آ. آبراموویچ، ژ. ایلین، آ. فیلیپ اوف، تاریخ جهان باستان، ترجمه مهندس صادق انصاری - علی همدانی - باقرمؤمنی، ج 1، ص 370 و 371؛ مهدی زاده، ص 21.

³. کارل لوتس بکر و فردریک دانکاف، سرگذشت تمدن، ترجمه علی همدانی زهما، ص 24.

⁴. سبزواری، رضا مصطفوی، یادگار شبه قاره هند، ص 454.

⁵. قرایی، فیاض، ادیان هند، ص 35.

⁶. نیکولسکی، ج 1، ص 371.

دیگری نیز بودند. این اقوام دارای خط خاصی بوده‌اند که تا به حال رمزنگاری نشده است. همچنین اینان دارای واحد وزن و اندازه مخصوصی بودند. ولی به قول برخی از مورخان، این تمدن به دست وحشیان نادان از بین رفت.¹

مهم‌ترین اقوام بومی هند باستان «دراویدیا *Dravida*» و «بهاراتا *Bharata*» بوده‌اند که قبل از هجوم آریایی‌ها در این سرزمین زندگی می‌کردند. این اقوام، انسان‌های متمدن و با فرهنگ و اندیشه بوده‌اند. اکنون نیز بازماندگان این قوم بومی در جنوب هند زندگی می‌کنند که دارای پوستی سیاه، قد نسبتاً کوتاه و موهای مجعد هستند.

سرزمین شبه قاره هند در طول تاریخ اغلب مورد تهاجم قرار گرفته و بیش از شش قرن تحت تسلط بیگانگان بوده است. بیش از پنج قرن (از اواخر قرن دوازدهم تا اوایل قرن هجدهم میلادی) تحت تسلط حاکمان مسلمان بوده است که سه قرن آن سلسله ترکان غوری و بیش از دو قرن سلسله مغولان تیموری بر آن حکم رانده‌اند. در دوره اخیر نیز (از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم میلادی) شبه قاره هند تحت تسلط انگلستان قرار داشته است.²

¹. بربرت جرج ولز H.G.WELLS، کلیات تاریخ *The outline of History*، ترجمه مسعود رجب نیا، ج 1، ص 218.

². قرایی، ص 36 و 37.

فصل دوم

فتح سند و نفوذ اسلام در شبه قاره هند

دیری از وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گذشته بود که اسلام به مرزهای هند رسید. در اواخر خلافت امام علی عَلِيٌّ در سال 38هـ/758م حارث بن مره عبیدی داوطلبانه با اجازه امام علی عَلِيٌّ به مرزهای هند رفت و پیروزی‌هایی هم به دست آورد. ولی دیری نگذشت که با همراهانش کشته شد.¹ بعد از وی مهلب بن ابی صفره در زمان معاویه در سال 44هـ/664م به سند فرستاده شد، او نیز با دشمن درگیری‌های پراکنده‌ای داشت.²

در نیمه دوم سده اول هجری نیز گروهی از مسلمانان به قصد داد و ستد یا امور بازرگانی در سواحل «مالابار *Malabar*» و «خلیج کامبای *Combay*» و نواحی دکن پیاده شدند و شماری از آنان در بخش‌های ساحلی این مناطق سکونت گزیدند و با زن‌های بومی آن منطقه ازدواج کرده و نسل جدیدی را به وجود آوردند. حضور و ورود این مسلمانان در ساحل مالابار جنبه نظامی نداشت. رفتار این مسلمانان با مردم این سواحل چنان دوستانه و نزدیک بود که برخی از راجه‌های هندو، پاره‌ای ماموران و کارگزاران خود را از میان مسلمانان بر می‌گزیدند.³

در سال 92هـ/712-711م مسلمانان با نیروی نظامی به ناحیه سند هجوم بردند.⁴ در زمان خلافت عبد الملک (86هـ/705م تا 96هـ/715م) حجاج بن یوسف والی عراق بود. وی سعید بن اسلم زرعۀ کلابی را والی مکران و سواحل سند مقرر کرد. ولی دیری نگذشت که او توسط معاویه و محمد پسران حارث علافی کشته شد. قاتلان او به سند فراری شدند. راجه سند به نام راجه داهر به آنان امان داد و از آنان استقبال نمود و سپس آن‌ها را در خدمت خود درآورد. این مساله سبب ناراحتی حاکمان عرب گردید. از این رو حجاج بن یوسف، این دفعه افسر دلیری به نام مجاعه بی سعرتمیمی را به بلاد سند اعزام کرد، ولی او نیز بعد از پیروزی‌های قابل توجه‌ای به قتل رسید.⁵

¹. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص 603.

². جلالی نائینی، محمد رضا، هند در یک نگاه، ص 10؛ بلاذری، ص 603.

³. جلالی نائینی، ص 10.

⁴. همان، ص 10.

⁵. بلاذری، ص 607؛ شرر، عبدالحلیم، تاریخ سند، ص 93 و 94.

حجاج بن یوسف برای انتقام گیری، محمد بن هراون بن ذراع نمری را اعزام کرد و به وی تاکید کرد که قبیله علافی که قاتلان والیان حکومت اسلامی در آن پناه برده‌اند، به طور کامل درهم شکسته و از آن‌ها انتقام بگیرد. محمد بن هراون به بلاد سند رفت، در همین زمان حائنه مهمی اتفاق افتاد که باعث ناراحتی شدیدی حجاج بن یوسف شد و همین مساله سبب حمله همه جانبه و قدرتمند مسلمانان، برای فتح سند گردید. ماجرا از این قرار بود که یکی از کشتی‌ها مسلمانان که حامل دختران بی‌وارث و هدایایی برای والی عراق (حجاج بن یوسف) بود و همچنین زائران خانه خدا نیز در آن حضور داشتند، توسط نیروی دریایی سند به تصرف درآمد و تمام اموال و ثروت آنان به غارت رفته و دختران نیز ربوده شدند. به حجاج خبر رسید که دختران فریاد تظلم و دادرسی زده و از حجاج درخواست کمک کردند. حجاج با شنیدن این خبر تحریک شد و در اولین گام، نامه‌ای به راجه داهر نوشته و از وی خواست¹ که آن‌ها را آزاد کند؛ ولی راجه داهر در جواب این نامه به حجاج نوشت که غارت کردن کشتی، توسط راهزنان انجام گرفته و آنان نیز، زیر تسلط من نیستند.

به این ترتیب، حجاج بن یوسف در تصمیم خود برای حمله به سند و فتح آن جدی‌تر شد و دستور آماده شدن سپاه را صادر کرده و عبدالله بن بنهان را به طرف دیبل فرستاد؛ عبدالله پیشرفت خوبی داشت ولی در جنگی کشته شد. این خبر باعث ناراحتی شدید حجاج بن یوسف شده و برایش معلوم شد که با لشکر اندک و امکانات کم و به سادگی امکان فتح سند نمی‌باشد. به همین جهت، نقشه حمله گسترده‌ای را کشید و داماد خود به نام محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی را برای فتح سند انتخاب نمود.² محمد بن قاسم پسر کم سن و سالی بوده 15 یا به گزارش دیگری، 17 سال بیشتر نداشته است.³ در این زمان محمد بن قاسم والی فارس بود که دستور حجاج برای مأموریت سند رسید، به وی گفته شد که در شیراز بماند تا حجاج یک لشکر آماده را به یاری وی بفرستد. محمد بن قاسم در شیراز منتظر ماند تا حجاج جنگجویان را آماده کرده یک سپاه شش هزار نفری را برای کمک محمد بن قاسم فرستاد، به محض این که این سپاه رسید محمد بن قاسم به طرف سند حرکت کرد.⁴ به وی تأکید شده بود که تمام گزارش‌ها را به حجاج برساند و منتظر دستورات بعدی او باشد و برای تسریع در این امر، پست (برید) خاص برای این حمله، در نظر گرفته شد. همچنین اسلحه‌ها، و امکانات مورد نیاز برای تسخیر شهرها و جهت مقابله با قلعه‌ها و دیوارهای شهر به وی داده شد.⁵

¹. همان، ص 10.

². بلاذری، ص 607؛ شرر، ص 96؛ ندوی، شاه معین الدین احمد، تاریخ اسلام، ج 2، ص 119.

³. شرر، ص 96 و 98.

⁴. شرر، ص 99 و 100.

⁵. سنده خاموشی کی آواز، ص 79.

محمد بن قاسم تمام امکانات خود را از راه دریا فرستاد و خود از راه مکران به طرف سند حرکت کرد و در راه به قنزبور (پنج گور) حمله کرد که چندین ماه طول کشید تا آن را فتح کند، بعد ارمابیل (ارمن بیله) را نیز فتح نمود، و بعد از آن به دیوارهای دیبل رسید.¹ شهر دیبل دارای اهمیت زیادی بود و مرکز تجارت و رفت و آمد بود و بتخانه بزرگ و مشهور هندوها در آن وجود داشت. مردم هند از مناطق مختلف گرد هم می‌آمدند. این بتخانه، دارای 700 خادم بود که به طور شبانه‌روزی، در خدمت این بتخانه بودند. مردم سند در این دوره پیرو مذهب «بدهه» بوده‌اند.² با رسیدن محمد بن قاسم به دیبل، تجهیزات و نیروی نظامی نیز، که از طریق دریا فرستاده شده بود رسید. یکی از این تجهیزات، یک منجنیق (کشکنجیر) با قدرت تخریب قلعه وجود داشت که عروس نامیده می‌شد. گفته می‌شود که برای حمل این منجنیق، پانصد نفر لازم بوده است. سپاه محمد بن قاسم شهر را محاصره کرده و دور آن خندق کردند و منجنیق عروس نیز، در آنجا مستقر گردید. محمد بن قاسم تمامی رویدادها را به حجاج گزارش کرده و از وی دستور اقدامات بعدی را می‌گرفت.³ سپاه به دیوارهای شهر حمله برد و ماه‌ها این درگیری به طول انجامید، و مردم داخل شهر با شدت تمام مقابله می‌کردند. بر اساس باور مردم منطقه، تا وقتی که بتخانه شهر سالم بماند، آن‌ها اجازه ورود به شهر و بی‌احترامی به بتخانه را نخواهند داد. محمد بن قاسم که از این باور، مطلع شده بود، با کمک منجنیق، بتخانه را مورد حمله قرار داده و آن را سنگ‌باران کرد. در نهایت، گنبد بتخانه از بین رفت و مناره بلند آن به شدت ضربه دید و نزدیک بود بر زمین افتد. مردم دیبل با مشاهده تخریب بتشان به جوش و خروش آمده، به بیرون شهر رفتند و بر سپاه محمد بن قاسم حمله کردند؛ سپاه محمد بن قاسم با قدرت تمام جنگید و آنان را شکست داده و وارد شهر شد. زن و مرد آن شهر تسلیم شدند و محمد بن قاسم شهر را فتح کرد و با دستور وی تا سه روز قتل و غارت در شهر ادامه یافت و بعد از آن امنیت در شهر برقرار گردیده و مسلمانان در آن سکونت گزیدند و یک مسجد نیز در آنجا بنا گردید.⁴ محمد بن قاسم به فتوحات ادامه داد و پس از فتح قلعه دیبل، شهرهایی مانند نیرون، کوت، سوستان، سیسم یا سیوی، راور، وهلیله، برهمن آباد، ارور، بابیه، سکه، و در آخر ملتان را نیز فتح نمود.⁵ بسیاری از شهرها نیز، قبل از حمله مسلمانان تسلیم می‌شدند و با قاسم همراه می‌شدند. بالاخره محمد بن قاسم به راجه سند، راجه داهر رسید و پیش از جنگ با وی، نامه‌ای برایش نوشت و این نامه را به همراه چند تن از همراهان خود نزد وی فرستاده و خواهان تسلیم وی شد. ولی راجه داهر نپذیرفت و در جواب گفت که شمشیر وضعیت بین آن‌ها را مشخص خواهد کرد. از این رو، قاسم آماده جنگ شد و در کنار دریای سند خیمه زد.

¹. ندوی، ج 2، ص 119؛ شرر، ص 101؛ بیرونی، ابوریحان، تحقیق ماللهند، ترجمه اکبر دانا، ص 12.

². شرر، ص 101.

³. ندوی، ج 2، ص 119.

⁴. شرر، ص 102 و 103.

⁵. سنده خاموشی کی آواز، ص 83.

سپاه راجه نیز آن طرف رودخانه، مستقر گردید. روخانه مانع از پیشروی سپاه محمد بن قاسم می‌شد ولی وی برای عبور کردن از رودخانه پلی از کشتی‌ها ایجاد کرد.¹ سپاه راجه داهر تلاش زیادی انجام داد که نگذارد محمد بن قاسم دریای سند را عبور کرده به آن طرف رودخانه برسد. بالاخره محمد بن قاسم توانست پل مستحکمی از کشتی‌ها ساخته و با زحمات فراوان خود را به آن طرف رودخانه سند برساند² و در نهایت خود را به پایتخت راجه داهر شهر «راوڑ» رساند.

راجه داهر برای حفظ حکومت خود، چهل هزار جنگجو را که مجهز به سپاهی از فیل نیز بودند، در برابر محمد بن قاسم مستقر گرداند. بین سپاه محمد بن قاسم و راجه درگیری آغاز گردید.³ راجه داهر همراه سپاه خود با شکوه و جلالی که داشت سوار بر فیل درمقابل محمد بن قاسم قرار گرفت. مسلمانان در مقابل فیل‌ها با مشکل جدی مواجه شدند ولی با تدبیر سپاه محمد بن قاسم، تیراندازان به فیل‌ها، تیرهای آتشین پرتاب کردند که سبب فرار آن‌ها در مقابل آتش می‌شد. فیل راجه داهر نیز هراسان شده و به سمت دریا فرار کرد مسلمانان بر وی نیز تیر پرتاب کردند، راجه داهر از این اقدام عصبانی شده و دوباره به میدان جنگ بازگشت و دست به کار جنگ شد ولی دیری نگذشت که کشته شد و سپاه سند شکست خورده و قلعه راوڑ (Rawar) به دست سپاه مسلمانان افتاد.⁴ در مجموع باید گفت که پیروزی محمد بن قاسم عجیب به نظر می‌آید؛ چون سپاه سند خیلی مجهز بوده و تعداد آنان نیز بسیار بیشتر از سپاه مسلمانان بوده است. ولی محمد بن قاسم با تمام نیرو جنگید و توانست بلاد سند را فتح کند و بعد از کشته شدن راجه داهر کسی مزاحم مسلمانان نبود و مسلمانان سند را به‌طور کامل به دست خود گرفتند. سپاه مسلمانان در این جنگ، به غنیمت زیادی، دست یافتند. فتح راوڑ غنیمت زیادی را برای مسلمانان به ارمغان آورد و در سال‌های 93-95هـ/ 711-713م حکومت اسلامی در سند مستقر شد.⁵

محمد بن قاسم پس از غلبه بر سند، از جان و مال اهالی آن حفاظت کرده و از خونریزی و مصادره و غارت اموال و اخذ غنیمت پرهیز کرد؛ و فقط مالیاتی به نام جزیه را از سکنه بومی که به اسلام درنیامدند، مطالبه نمود. هر کسی که به قلب و یا به زبان مسلمان می‌شد، از پرداخت جزیه معاف بود. افزون بر آن اینکه محمد بن قاسم برای اداره سند کسانی را که قبل از ورودش از

¹. ندوی، ج 2، ص 132.

². شرر، ص 102 و 103.

³. سعیدالحق، محمد بن قاسم س ے اورنگ زیب تک، ص 8.

⁴. ندوی، ج 2، ص 123.

⁵. ایرام لاپیدوس، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه محمد رمضان زاده، ج 1، ص 569.

کارگزاران و یا مأموران وصول مالیات و خدمات شهری بودند، بر کار خود ابقا نمود. به همین دلیل، کارهای اداری و کشوری به همان نظم و ترتیب قبلی ادامه پیدا کرد.¹

همچنین از تمام اهالی بومی آن منطقه خواست که در حکومت‌داری شرکت کنند و از مردم بومی، در کارهای دولتی و اداری استفاده کرد و به آن‌ها جایگاه بالایی داد.² با فتوحات محمد بن قاسم ثابت شد که عرب‌ها نه فقط جنگجویان خوبی هستند بلکه حکمرانان خوبی نیز می‌باشند.³ محمد بن قاسم با مردم بومی سند رفتار عادلانه و منصفانه‌ای داشت؛ اگرچه مردم زیادی نیز توسط سپاه وی کشته شدند ولی آن‌ها کسانی بودند که با سپاه محمد بن قاسم جنگیدند ولی محمد بن قاسم بعد از فتوحاتش با بقیه مردم با نرم مزاجی و خوش رفتاری پیش می‌آمده که این رفتار نسبت به تمامی فاتحان قبلی بی‌نظیر بوده است.⁴

نتایج فتوحات مسلمانان در بلاد سند

فتوحات مسلمانان در بلاد سند نتایجی را نیز دنبال داشت که اینجا به طور مختصر به آن اشاره می‌گردد.

1. مردم شبه قاره با اسلام آشنا شدند.
2. حکومت مسلمانان مبنی بر عدل، انصاف، و مساوات باعث شد که تعداد زیادی مردم بومی به اسلام روی آورند.
3. فتح سند راه فتوحات مسلمانان را به بقیه سرزمین هندوستان باز کرد.
4. سند خود مستقلاً به مرکز فرهنگ اسلامی تبدیل شد.
5. مسلمانان زبان سانسکریت را یاد گرفته و علم و نجوم هندوستان را به دست آوردند.
6. زبان عربی به شدت بر زبان سندی تأثیر گذاشت و کلمات زیادی از عربی در زبان سندی وارد شد.
7. رسم الخط جدیدی به زبان سندی راه یافت که مانند عربی از راست به چپ نوشته می‌شد.⁵

از این به بعد تماس عرب‌ها با مردم شبه قاره هند شروع شد و رفت و آمد مستمر عرب‌ها به هندوستان نتایج فرهنگی و معنوی دنبال داشت و به ویژه که رفتار مسلمانان عرب با مردم و حاکمان هندی رفتار دوستانه‌ای بود. عده‌ای زیادی از اعراب در طول ساحل غربی هند مستقر گشتند و در کوچ نشین‌های خود مساجدی ساختند و گاهی تبلیغ اسلام نیز انجام می‌گرفت. تجار و

¹. جلالی نائینی، ص 10؛ سنده خاموشی کی آواز، ص 84، 89 و 90.

². سنده خاموشی کی آواز، ص 88.

³. سعیدالحق، ص 11.

⁴. شرر، ص 194؛ ندوی، ج 2، ص 152.

⁵. سعیدالحق، ص 9 و 10.

بازرگانان و سیاحان از نواحی مختلف هند دیدن می‌کردند. در آن زمان دانشگاه‌های هند به خصوص در علوم پزشکی مشهور بودند لذا دانشجویان عرب به این دانشگاه‌ها می‌آمدند و تحصیل می‌کردند. این دانشجویان پس از بازگشت به کشورشان، به خاطر اهمیت تحصیل در هند، از اهمیت و احترام فراوانی برخوردار می‌شدند.¹

مسلمانان به وسیله مبادلات فرهنگی توانستند منابع ارزشمند هندی را مانند علوم طب، نجوم و ریاضیات از هند دریافت کرده و ترجمه کنند و این مسأله تحول مهم علمی را بین مسلمانان ایجاد کرد.² اولین کتاب ریاضی که به زبان عربی ترجمه شد کتاب «سدهانت» (سند هند) بود که از زبان سانسکریت به عربی ترجمه گردید.³ روابط بین سرزمین سند و دربار خلافت بسیار گرم شد؛ تعدادی از علمای سند از جمله فقیه بزرگ اوزاعی (متوفی 157هـ/773م) و نیز ابو معشر (متوفی 170هـ/786م) نخستین نویسنده کتب مغازی به کشورهای عربی سفر کردند. حتی بعضی از شعرای سند، در میان اعراب اشتهار یافتند.⁴ طبیب‌های هندی در بغداد مشغول کار شدند. این روابط فرهنگی و بازرگانی مسلمانان شبه قاره زمین‌های گسترش اسلام را دنبال داشت. مردم سند چون حسن رفتار فاتحان تازه وارد را دیدند دسته دسته مسلمان شدند و این سیاست در زمان محمد بن قاسم و بعد از مرگ وی ادامه پیدا کرد و همچنان نتایج دیگری نیز مانند ازدواج مردان عرب با زنان بومی سند همراه داشت.⁵

بعد از فوت عبدالملک (96هـ/715م) سلیمان بن عبدالملک سر کار آمد. حجاج بن یوسف چندی پیش از دنیا رفته بود و محمد بن قاسم در سند تنها مانده بود و دیگری کسی نبود که از او حمایت کرده و با وی مشورت کند. با سر کار آمدن سلیمان بن عبدالملک، فتوحات سند از برنامه حکومت مرکزی کنار گذاشته شد به دلیل این که سلیمان از حجاج بن یوسف دلخوشی نداشت و از سوی محمد بن قاسم نه تنها هوادار حجاج بن یوسف ثقفی بود بلکه از اقوام وی نیز به حساب می‌آمد. به همین دلیل نیز از خشم سلیمان امان نیافت. سلیمان دستورعزل محمد بن قاسم را از مأموریت سند صادر کرد و پس از دستگیری، وی را به عراق برگرداند و راهی زندان نمود. محمد بن قاسم، در زندان زیر شکنجه کشته شد. بعد از او حکومت مسلمانان در سند تضعیف گردید و سبب شورش‌هایی در سند شد.⁶

¹. نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمد تفضلی، ص 310.

². عارفی، محمد اکرم، جنبش اسلامی پاکستان، ص 47.

³. جعفری، یعقوب، مسلمانان در بستر تاریخ، ص 196.

⁴. آنه ماری شیمیل، ادبیات اسلامی هند، ترجمه یعقوب آژند، ص 2.

⁵. جلالی نائینی، ص 10.

⁶. سنده خاموشی کی آواز، ص 93.

در دوره‌های بعد، فتح شبه قاره هند توسط غزنویان، به صورت گسترده‌تری صورت گرفته و اسلام گسترش بیشتری در آن یافت. و می‌توان گفت غزنویان در پیشرفت و توسعه اسلام در هند، سهم بزرگی ایفا کردند.¹

¹. The History of Islamic Societies P43 گلی زواره، غلام رضا، شناخت کشورهای اسلامی، ص 194؛ بیرونی، ابوریحان؛ ص 13.

فصل سوم

دوره غزنویان

در سال 287هـ/900م سامانیان به مناطق شرقی افغانستان از جمله غزنه که شهر کوچکی در افغانستان است حمله کرده و این مناطق به دست امیر اسماعیل بن احمد سامانی افتاد و از آن به بعد به قلمرو سامانیان اضافه گردید. مرکز حکومت سامانیان بخارا بود. به سبب دور بودن مناطق تحت سلطه سامانیان، نظارت مستقیم بر این مناطق دشوار بود. به همین دلیل، این مناطق به افراد مختلفی سپرده می‌شد و و به آن‌ها القاب و نام‌های متفاوتی می‌دادند. این افراد نیز مالیات هر منطقه را گردآوری و برای سامانیان می‌فرستادند.¹ در قرن چهارم هجری دولت سامانیان به صورت‌های مختلف بر این افراد اعمال قدرت می‌کرد؛ یک بار سبکتگین جوان با همراه خود به نام آبتکین با نیروی نظامی برای اخذ مالیات مرسوم از (خلج و ترکمانان) به ناحیه غزنین اعزام شدند.

شهر کوچک غزنین در شرق افغانستان که بعد مرکز قدرت سبکتگین گردید، اسماً قلمرو سامانیان بود. به علت دور بودن از مرکز دولت سامانیان بر این مناطق نفوذ زیادی نداشتند؛ به همین دلیل، منصور بن نوح سامانی پادشاه وقت سامانیان، آلتگین را همراه منشوری و یا به قول دیگر اجازه‌نامه نمایندگی خویش، روانه غزنه کرد. آلتگین در هنگام مرگش در سال 352هـ/963م فرزندش ابواسحاق ابراهیم را نامزد جانشینی خود کرد و ایشان هم از طرف حکومت مرکزی تایید گردید. وی سه سال بر غزنه حکومت کرد و در سال 355هـ/966م از دنیا رفت.² با مردن ابواسحاق ابراهیم، ترک‌های غزنه یکی از فرماندهان را به نام بلگتگین که یکی از غلامان آلتگین بود به فرماندهی خود برگزیدند و بلگتگین نیز ده سال بر غزنه حکومت کرد و در سال 364هـ/975م درگذشت. بعد از او یکی دیگر از غلامان آلتگین به نام پیری یا پیری تگین و یا بوری تگین به مدت دو سال قدرت را به دست داشت. بی‌لیاقتی وی در امر حکومت سبب شد که سربازان ترک غزنه دل خوشی از وی نداشته باشند و به همین دلیل نیز علیه او برخاستند و سبکتگین را به جای او نشانند و از آن به بعد سبکتگین حکومت را به دست گرفت و توانست پادشاهی بیست ساله خود را آغاز کند. در زمان بوری تگین همه کاره سبکتگین بود و لذا وقتی که خودش روی کار آمد توانست همه جوانب را تحت نظارت خود داشته باشد. سبکتگین در جنگ‌ها فعال و جنگجوی خوبی بود. هنگامی که در سال 385هـ/995م بر شورشیانی که علیه سامانیان در

¹. باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ص 33.

². باسورث، تاریخ غزنویان، ص 34 و 35.

خراسان شورش کرده بودند، پیروز گردید، امیر سامانی به وی لقب ناصرالدین والدوله را اعطا نمود. البته سبکتگین به هیچ وجه فکر نمی کرد که بعد از خودش، کسی بیاید که سلسله مستقلی را بنا کند¹ ولی جلوتر خواهیم دید که چنین اتفاقی خواهد افتاد. سبکتگین دارای شش فرزند بود که تا این زمان، سه نفر از آنها به نامهای محمود، نصر و اسماعیل که جوانترین فرزند بود، زنده بودند. سبکتگین سال 387هـ/997م از دنیا رفت و قلمرو خود را به صورت میراثی بین فرزندان خویش، تقسیم نمود. ابوالقاسم محمود به فرماندهی سپاه نیشاپور باقی ماند، و ابونصر حکومت بست را گرفت. غزنه و بلخ نیز سهم اسماعیل گردید. در میان فرزندان سبکتگین، محمود زرنگترین و با تجربه ترین آنها بود. محمود با پدرش به عنوان فرمانده سپاه شرکت داشت و فرمانده قدرتمند و کارآزموده‌ای بوده است. اما اسماعیل به سبب بی تجربه‌گی به خصوص از لحاظ نظامی نتوانست سرزمین‌های که به ارث برده بود، حفظ کند و بالاخره محمود در سال 388هـ/998م، خود را فرمانده تمام قلمرو پدر خواند.²



محمود غزنوی: (388هـ/998م - 421هـ/1030م)

مادر محمود غزنوی، دختر یکی از بزرگان زابلستان بود و به همین سبب به او محمود زابلی نیز گفته می‌شد. محمود در شب پنجشنبه دهم محرم سال 360هـ/971م به دنیا آمد.³ تعلیم او را قاضی پدر او به نام ابونصر حسینی بر عهده داشته که او را از پیشوایان مذهب حنفی و مقتدر سبکتگین می‌شناسند. محمود از ایشان قرآن آموخته⁴ و مهارت‌های علوم دینی را آموخت. البته تعلیمات مدرسه‌ای محمود زیاد نبود ولی او در مجموع آدم زرنگ و با کمالاتی بوده است. همان طور که گفته شد، محمود در اردو کشی همراه پدر شرکت داشته و به جنگ می‌پرداخته است.

سلطان محمود در سال 389هـ/999م از خلیفه بغداد به رسمیت شناخته شد و برای او لقب یمین‌الدوله فرستاده شد و محمود بر تخت سلطنت نشست و 33 سال سلطنت کرد و در این دوره جنگ‌های فراوان داشته است؛ از جمله 16 یا 17 بار به هندوستان

¹. همان ص 34 و 35.

². باسورث، تاریخ غزنویان، ص 35.

³. رضائی، عبدالعظیم، گنجینه تاریخ ایران، ج 11، ص 55.

⁴. بیهقی، ص 491؛ سلیم، غلام رضا، محمود غزنوی سر آغاز واپس گرایی در ایران، ص 67.

حمله کرد و حملات متعدد او به شبه قاره هند به حدی بود که به او لقب *کثیرالغزوات* و یا *ملازماً للجهاد* داده‌اند.¹ در این زمان شبه قاره هند دارای حکومت مرکزی نبود و فرمانروایان محلی با عناوین ویژه خودشان سلطنت می‌کردند.²

محمود غزنوی دو سال اول سلطنتش را صرف تحکیم و تثبیت قدرت و گسترش نیروی خود نموده و گام‌های وسیعی نیز در این خصوص برداشت. از آنجایی که محمود، در حملات پدرش به هند، با وی همراه بود، به خوبی می‌دانست که سپاه هند به سبب نامنظم بودن و فقدان تربیت نظامی نمی‌تواند در مقابله یک سپاه منظم ایستادگی کند.³ این زمان بود که محمود غزنوی نخستین هجوم مهم و گسترده خودش را در سال 392هـ/1002م به سرزمین شبه قاره هند آغاز کرد.

آغاز حملات محمود غزنوی

سلطان محمود که ده هزار داوطلب مجاهد همراه داشت به هند حرکت کرد و در ناحیه‌ای به نام پیشاور در مقابل جیپال که سپاهی قدرمندی در اختیار داشت، روبرو گردید. جنگ به نفع سپاه غزنوی پیش رفته و پیروزی مهمی را به دست آورده و جیپال و تعدادی از خویشان او را به اسارت درآوردند. غنایم زیادی به دست لشکریان محمود رسید. تنها گردنبندهای که به گردن جیپال و فرماندهان سپاه او آویزان بود، یکصد و هشتاد هزار دینار ارزش داشت. علاوه بر این تعداد زیادی از هندی‌ها بعنوان برده به دست سپاه محمود گرفتار شدند. این جنگ نتایج خوبی را برای محمود ارمغان آورد که مهم‌ترین آن‌ها اسیر شدن جیپال بود. محمود به جیپال پیشنهاد داد تا با پرداخت مبلغی آزاد کند. باید توجه داشت که محمود با این پیشنهاد دو هدف را دنبال داشت. اول اینکه با بازگرداندن این شاهزاده به هندوستان، سایر پادشاهان آن منطقه را نیز تهدید و بترساند، و دوم اینکه در این میان به سود مالی نیز دست یابد. جیپال این پیشنهاد را پذیرفت و تعهد داد که مبلغ دویست هزار دینار و 150 فیل برای سلطان محمود غزنوی بفرستد و برای تضمین این قرارداد نیز، فرزندش را بعنوان گروگان نزد سلطان محمود امانت گذاشت. جیپال بر قرار دادی که بست، باقی ماند و آنرا عملی کرد. ولی بعد از آن بر اساس عرف رایج هند در آن دوره مبنی بر اینکه پادشاهی که به اسارت بیافتد، دیگر شایسته پادشاهی نبوده و دیگر فرمانبرداری از او ارزشی ندارد، از پادشاهی عزل شده و سرش را تراشید⁴ و تاج و تخت را به پسر خود

¹. سلیم، ص 67 و 131.

². فروزانی، ابوالقاسم، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ج 11، ص 112.

³. دولافوز، ث. ف، تاریخ هند، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ص 85.

⁴. فروزانی، ص 112.

واگذارنموده،¹ خود را در آتش انداخت؛ به این ترتیب کسی که بارها با سبکتگین و با پسرش سلطان محمود درگیری داشت از بین رفت.²

حملات محمود غزنوی ادامه داشت و شهرهای مهم شبه قاره هند را به تصرف خود در آورد؛ در سال 401هـ/1011م ملتان³ و بعد لاهور را گرفت و در حمله شانزدهم که بزرگترین و مهم ترین حمله او به هند به شمار می آید، حمله ای است که در سال 417هـ/1026م به سومنات حمله نمود. این شهر در جنوب گجرات واقع شده و بتخانه معروف «سیسوا» که به نام بتخانه «سومنات» نیز معروف است، در آنجا قرار داشته است. این بتخانه معروف ترین، مقدس ترین و ثروتمندترین معبد هندوها به حساب می آمده است هر ساله، زائرین زیادی از همه جای هند به آنجا می آمده اند.

بر اساس آنچه که تاریخ فرشته نقل می کند، محمود با خبر دار شدن از عقاید خاص هندوهای شهر سومنات، تصمیم به فتح آن گرفت: «به عرض محمود غزنوی رسانیدند که اهل سند می گویند که ارواح بعد از مفارقت ابدان به خدمت سومنات می آیند، و دیگر عقیده آن ها این است که سومنات پادشاه است و باقی بتان نواب و حجاب او هستند پس محمود اراده فتح سومنات کرد» تا به همه نشان بدهد که اتکاء و اعتماد به بتها تا چه اندازه غلط و بی اساس است.⁴ محمود در ادامه سفر جنگی- خود، به هند لشکر کشید و به طرف بزرگترین معبد هندوها «سومنات» حرکت کرد و با نبرد سختی توانست آنجا را تصرف کند. این پیروزی او پیروزی اسلام بر کفر تلقی گردید⁵ و پس از کسب پیروزی به سوی پایتخت خود برگشت.⁶ از دوره سلطان محمود غزنوی بود که زبان فارسی در شبه قاره هند رواج پیدا کرد و این زبان در آنجا رایج شد و بر زبان های دیگر غلبه یافت. دو شهر لاهور و ملتان به زودی مجمع شعرای فارسی گو تبدیل گشت و این شهرها پایه ادب فارسی را در هند بنا نهادند.⁷ بعد از متصرفات محمود غزنوی بود که اسلام در اکثر مناطق شبه قاره هند گسترش پیدا کرد.

محمود 33 سال حکومت کرد و در طول این مدت او شمال هند را ویران نمود. پنجاب، بخارا، سمرقند و یک قسمت ایران را نیز تحت فرمانروایی خود در آورد. محمود در سال 421هـ/1030م فوت نمود. از این به بعد غزنویان رو به ضعف نهادند و دیگر به هند

1. دولافوز، ص 85.

2. رضائی، ص 112.

3. عارفی، ص 49.

4. دولافوز، ص 88.

5. عارفی، ص 50.

6. رضائی، ص 112.

7. سدارنگانی، هرومل، پارسی گویان هند و سند، ص 3.

کاری نداشتند. راجپوتها که تحت فشار محمود غزنوی بودند، به فکر پیشرفت افتادند و آن سرزمین که از دست محمود محفوظ مانده بود به راجپوتها افزوده شده.¹

فروپاشی غزنویان

بعد از محمود غزنوی سلطنت غزنویان رو به ضعف نهاد. از این به بعد فروپاشی غزنویان که مقدمه آمدن غوریان به شبه قاره هند بود، آغاز گردید. در زمان حکومت بهرام شاه فرزند رشیدش به نام دولت شاه در جنگ با غوریان به قتل رسید. کشته شدن دولت شاه سبب ایجاد نگرش منفی در سپاه غزنوی گردید؛ از همین رو خسرو شاه که فرزند بعدی بهرام شاه بود به عنوان ولیعهد انتخاب شد و وقتی که او بر تخت سلطنت نشست 37 ساله بود. برای خود لقب معزالدوله را برگزید. وقتیکه خسرو شاه بر تخت سلطنت نشست، حکومت وی به علت ضربات قبلی ضعیف شده بود، و لذا خسرو شاه نتوانست کشور را دوباره تحت تسلط خویش بیاورد و به سبب مشکلاتی هم که با شاهان داشت، فقط توانست سه سال حکومت کند. بعد از خسروشاه فرزندش به سلطنت رسید. ولی در این زمان سلطنت غزنویان آخرین مراحل زندگی خویش را سپری می‌کند.

از طرفی علاءالدین حسین جهانسوز که فرمانروایی غوریان بود، در حال پیشرفت گسترده‌ای قرار داشت. در زمان خود خسرو شاه، علاءالدین حسین به سرزمین‌های که دارد قانع نبود و می‌خواست سرزمین‌های دیگر را نیز به قلمروی خود بیافزاید، که از جمله غزنین است. لذا حالا علاءالدین حسین جهانسوز برای تصرف این شهر نامه‌ای به خسروشاه که تازه بر تخت نشسته ارسال نمود و از خسرو شاه خواست که تگین آباد را به وی واگذار کند و به او هشدار هم داد. ولی خسروشاه توجه‌ای به نامه نکرد و خود را آماده جنگ نمود. جنگی بین خسروشاه فرمانروایی غزنوی و علاءالدین فرمانروایی غوریان رخ داد و سپاه غزنوی شکست خورد و تعداد بسیار زیادی از سران لشکر غزنوی دستگیر شده، به قتل رسیدند.² به این ترتیب علاءالدین وارد غزنین شد و این شهر را به خاک و خون کشید، همه را آتش زد و این جنایتش را تا هفت روز ادامه داد و وقتیکه دیگر چیزی باقی نمانده بود، کشت و کشتار را متوقف کرده و جشن پیروزی گرفت. به سبب آتش زدن شهر، به وی علاءالدین حسین جهانسوز هم می‌گویند. بعد هم به خاطر پیروزی‌هایش بر غزنویان، سلطان الامعظم ملقب شد.³

در این زمان علاءالدین از دنیا رفت و پسرش سیف الدین محمد برجای او بر سلطنت غوریان رسید. وی از ابتدای سلطنت خویش، به دنبال سرکوبی غزان بود که البته به ضرر وی انجامید و در جنگ با آن‌ها از پای درآمد. به این ترتیب غزان‌ها در این دوره

¹. دولافوز، ص 90.

². رضائی، ص 356.

³. فروغی ابری، اصغر، تاریخ غوریان، ص 33.

از قدرت خویش، بی‌رقیب مانده و به مناطق غوریان و غزنویان حمله بردند و پایتخت غزنویان را نیز مورد حمله خویش قرار دادند. خسروشاه به علت ضعف، نتوانست در مقابل سپاه پایتخت را رها نمود و به طرف هندوستان آمد و لشکر غوریان بعد از شکست از غزان، و از بین نظر سران لشکری و کشوری غور، غیاث‌الدین محمد را به حکومت غور انتخاب کرد.



Sultan Ghiyath al-Din

غیاث‌الدین به حکومت یا سلطنت غور جان تازه‌ای بخشید؛ به نظر می‌رسد که اتحاد بین سران لشکری و کشوری سبب پیشرفت غوریان گردید. غیاث‌الدین محمد پیشروی خود را ادامه داد و برای گرفتن غزنین، لشکریان را آماده کرد و بارها به غزنین حمله کرد و بالاخره غزنین را که دوازده سال در تصرف غزان بود از دستان آنان، درآورد. غیاث‌الدین بعد از فتح غزنین سلطان معزالدین محمد را بر تخت نشاند و به غور بازگشت. معزالدین بعد از رسیدن به تخت سلطنت غزنین، بر نواحی دیگر غزنین هجوم برد و توانست مناطق مختلف دیگر و از جمله مناطقی از هند، را به تصرف خویش درآورد. ملتان را از دست قرامطه بیرون آورد و البته گاهی نیز حملات وی با شکست، مواجه می‌گردید ولی در کل پیشروی خوبی داشت. بعد از ملتان، پیشاور را هم گرفت. بیش از دو سال از این پیروزی نگذشته بود که به سوی لاهور پایتخت غزنویان تاخت و در این حمله سلطان خسرو ملک آخرین فرمانروای غزنوی نیز تسلیم گردید.

سلطان غوری فتوحاتش را ادامه داد و بعد از غارت شهر لاهور، قلعه سیالکوت را هم گرفت و یکی از سران لشکر خود به نام حسین خرمیل را برای اداره آنجا گمارد و خودش نیز به غزنین بازگشت. به این ترتیب، فرصت خوبی برای خسرو ملک پیش آمد؛ وی از این فرصت استفاده



کرد و با لشکری از هندی‌ها که تدارک دیده بود، به قلعه سیالکوت حمله کرد. البته از این حمله، نتیجه‌ای نگرفت و بازگشت. به خاطر همین اقدام خسرو ملک، معزالدین غوری در سال 582هـ/1186م به لاهور حمله کرد و تا دروازه‌های لاهور پیش‌آمد و خسرو ملک هم که نیروی کافی نداشت، از در صلح در آمد و در نهایت توسط سپاه غوری دستگیر شد. به این ترتیب، سرزمین شبه قاره هند در اختیار غوریان قرار گرفت و حکومت غزنویان در این سرزمین، به پایان خویش رسید.²

¹. رضائی، ص 357.

². فروزانی، ص 356 به بعد.

فصل چهارم

غوریان

غوریان هنگامی که در سرزمین کوهستانی و صعب العبور می زیستند هرگز تصور نمی کردند روزی موسس امپراتوری شوند که بر بخش نسبتاً قابل توجهی از جهان اسلام یعنی شمال غربی هند افغانستان کنونی و خراسان حکومت کند. اما توسعه طلبی غزنیان آنان را با دنیای خارج از غور مرتبط ساخت. چنانکه ناخواسته با مسائل سیاسی و نظامی منطقه پیرامون خود درگیر شوند و رفته رفته به نقش فعال و موثر خود در تحولات سیاسی و نظامی منطقه پی بردند. آنان در انتظار زمانی بودند که بتوانند با تکیه بر توانایی و استعداد خود از تابعیت بیگانگان رهایی یابند و این فرصت با ضعف و سقوط غزنیان و در پی آن با فروپاشی حکومت سلجوقیان در خراسان به دست آمد. طولی نکشید که آنان از مقام امیر ناحیه ای به سلطان امپراتوری ارتقا یافته به یکی از حکومت های بزرگ منطقه تبدیل شدند. غوریان سلسله ای از حاکمان هستند که از قدیم در نواحی صعب غور واقع در کوهستان های مابین هرات و غزنه حاکمیت داشتند و به ملوک شنسبانیه یا آل شنسب مشهور بوده اند، و به دو شعبه اصلی منقسم می شدند: یکی از آن دو در غور سلطنت می کردند و پایتخت آنان فیروز کوه بود. و دیگر طخارستان واقع در شمال غور که پایتخت آنان بامیان بود، و آنان را غوریه بامیان نیز می گفتند. علت اشتهار این دو سلسله به آل شنسب، انتساب آنان به شخصی است به نام شنسب که گویند در صدر اسلام می زیست و بر دست علی بن ابیطالب علیه السلام اسلام آورد. یکی از اعقاب شنسب به نام فولاد غوری معاصر ابومسلم خراسانی با او در بیرون راندن عمال بنی امیه از خراسان یاری کرد. و بدین سبب او و برادر زادگانش همچنان در امارت خود باقی ماندند تا در عهد محمود سبکتکین امارت غور به محمد سوری رسید. و او در عین ضبط ممالک غور به اطاعت محمود گردن نهاد. ولی گاه نیز از دادن خراج امتناع می نمود تا عاقبت منکوب و مقهور سلطان شد، و سلطان امارت غور را به پسرش ابوعلی سپرد.¹

غور که به زبان پشتو به معنای کوه می باشد، به سرزمین کوهستانی صعب العبوری گفته می شد که بین شهرهای هرات و غزنه قرار داشت. در این سرزمین، کوه های خیلی بلندی وجود دارد و در اطراف این کوه ها نیز قلعه هایی توسط غوریان، درست شده است. در این منطقه شهرهایی مانند بامیان، فیروز کوه، شهرک تولک، آهنگران، قره باغ، کرمان، ضحاک، بشین و شوربین وجود داشته است. پیش از اسلام، سلسله حکومت های محلی در این منطقه حکومت می کردند که به عنوان مثال می توان به سوریان، دودمان

1 <http://historysistan.blogfa.com/post-54.aspx>

شنسبانی، ملوک غور و غزنویان اشاره کرد.¹ عزالدین حسین اولین کسی بود که سلسله غوریان را بنا نهاد. وی خراج‌گذار سنجر سلجوق نیز بود.² بعد از مرگ عزالدین حسین که احتمالاً در دهه چهارم قرن ششم بوده است، فرزندش به نام سیف‌الدین سوری جانشین وی می‌شود. عزالدین حسین، غیر از سیف‌الدین، پنج فرزند دیگر نیز داشت که ما ترک عزالدین بین سیف‌الدین و پنج برادر وی تقسیم کرد.³

بیشترین پیشروی‌های غوریان در شبه قاره هند، توسط شهاب‌الدین محمد که بعداً به محمد غوری مشهور گردید، صورت گرفته است. وی در سال 582هـ/1186م به لاهور لشکر کشید و آن را به تصرف خویش درآورد. پس از آن، در پایان سال 583هـ/1187م به قصد تصرف اجمیر به هند لشکر کشید. شهرهایی که در بین راه



با آن‌ها مواجه می‌شد، به تصرف وی در می‌آمدند تا اینکه در ایالت سواک، با شکست مواجه شد. به دلیل از هم پاشیدگی سپاه غوری، هندی‌ها موفق به شکست سپاه وی گردیدند. در این جنگ محمد غوری به شدت مجروح شد و به غزنین بازگشت. این شکست تأثیر خیلی بدی بر شهاب‌الدین گذاشت و فکر انتقام را در سر می‌پروراند. بالاخره در سال 588هـ/1192م با صد و بیست هزار سوار، عازم شبه قاره هند گردید و در رویارویی با سپاه هندی‌ها، کوشید تا از اصل غافلگیری استفاده کرده و بالاخره توانست دهلی را به تصرف خویش درآورد. به این ترتیب، تمام سواک و اجمیر به تصرف غوریان در آمد.⁴ محمد غوری حکومت دهلی و نظارت در امور سایر نقاط و نواحی مفتوحه را به غلام خویش به نام قطب‌الدین ایبک که ترک بود واگذار کرد. محمد غوری پیش از این، لیاقت و کفایت وی را در خدمت به خویش ملاحظه کرده بود.⁵ قطب‌الدین دهلی را دارالملک قرار داد و سپس در سال 590هـ/1194م به قنوج و بنارس که می‌توانست غنیمت‌های زیادی را برای آن‌ها به ارمغان بیاورد، حمله کرد و بالاخره آن را نیز تصرف کرد. سپس همراه قطب‌الدین ایبک در سال 593هـ/1197م نهرواله و در سال 591هـ/1195م قلعه کالیور و بدوان را فتح کرد⁶ و برای آماده شدن برای حمله بعدی به غزنه بازگشت.⁷

¹ . همان، ص 141، 142.

² . باسورث، کلیفورد ادmond، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه فریدون بدره‌ای، ص 569.

³ . باسورث، تاریخ غزنویان، ص 29.

⁴ . فروغی ابری، ص 67 و 69.

⁵ . دولافوز، ص 94.

⁶ . فروغی ابری، ص 70.

⁷ . دولافوز، ص 94.

قطب الدین که حاکم دهلی شده بود در ایام غیبت محمد غوری گجرات را فتح کرد و سپس بهار را و بعد بنگال را به تصرف خود درآورد. محدوده سلطنت سلطان محمد غوری بسیار گسترش پیدا کرد و شامل تمامی هند از گجرات در غرب تا دلتا و دهنه رود گنگ در شرق می‌گردید. میزان فتوحات، به حدی بود که محمد غوری فرصت نمی‌کرد، این مناطق را تثبیت بخشد و مستحکم گرداند؛ به همین دلیل نیز بقیه عمرش را در سرکوب شورشها و انقلاب‌ها گذراند.¹ بنابر نقل تاریخ غوریان به نقل از جوزجانی صاحب طبقات ناصریه، فتوحات محمد غوری در هند شامل این مناطق می‌گردید: «کالیور، مالوه، بهار، لکهنوتی، کالنجر، تراین، مانبورای، لاهور، سنقرقان، ملتان، اوچه، سیالکوت، تبرهنده، اجمیر، هانسی، سرستی، کهرام، میرت، دهلی، کول، بنارس، تهنکر، نهرواله، بدوان، سوالک»² و در این زمان به قول جواهر لعل نهرو «هند به روش‌های کهنه و قدیمی خود چسبیده بود و هیچ کوشش نمی‌کرد که راه‌های تازه تر و بهتر برای پیشرفت پیدا کند و حتی از لحاظ فنون جنگی نیز عقب مانده بود و افغان‌ها نیروی مجهز تر با سازمانی بهتر داشتند به این جهت بود که هند پیر با وجود شهامت و فداکاری در برابر مهاجمان شکست یافت و به زانوی در آمد.»³

به این ترتیب روشن می‌گردد که پیشروی‌های غوریان در سرزمین شبه قاره هند و گسترش فتوحات آن‌ها در این منطقه، ناشی از اختلاف‌ها و ضعف‌های هندی‌ها بود. از طرف دیگر نیز، محمد غوری، فردی جنگ‌آور و دارای تجربه زیادی در جنگ بود و سپاه منظمی نیز داشت.⁴

بالاخره پس از یکی از حملات محمد غوری (شهاب‌الدین) در شعبان سال 602هـ/1206م در بازگشت به غزنه،⁵ در ناحیه جلم (رود بزرگی به رود سند می‌ریزد و در کنار همین رود بین لاهور و پیشاور شهری نیز به همین نام وجود دارد) عده‌ای از کوکریان (یکی از قبایل منطقه که شورش کرده بودند و توسط محمد غوری به شدت سرکوب شده بودند) خود را به خیمه وی رسانده و در نزدیکی غروب او را به قتل رساندند. این مساله در اوج قدرت غوریان و در حالی اتفاق افتاد که هنوز فتوحات و عملیات نظامی بسیاری توسط غوری، نیمه کاره مانده بود. پس از مرگ او، اختلافات زیادی بین سپاه درگرفت. از یک طرف بهاء‌الدین سام و از

1. دولافوز، ص 95 و 96.

2. فروغی ابری، ص 70.

3. نهرو، ج 1، ص 415.

4. فروغی ابری، ص 70.

5. دولافوز، ص 96.

طرف دیگر غیاث‌الدین محمود، عملاً درگیر مسائل داخلی مربوط به جانشینی محمد غوری شده و به همین سبب قلمرو غوریان تجزیه و بین شاهزادگان و امراء جنگ‌های داخلی آغاز گردید. به این ترتیب، طولی نکشید که حکومت غوریان سقوط کرد.¹

¹. افروغی ابری، ص 70.

فصل پنجم

حکومت غلام شاهان و سلطنت‌های محلی

مملوک

بعد از فوت شهاب‌الدین محمد غوری قلمروی غوریان تجزیه شد. قطب‌الدین حاکم دهلی علم استقلال، بلند کرد و در سال 602هـ/1206م، خویش را پادشاه مستقل هندوستان اعلام نمود. او مؤسس سلسله‌ای است که به نام خاندان مملوک معروف می‌باشند.¹ با وجود درگیری‌های متفاوت در این دوره، مسئله تعلیم و تربیت، نظم جدید به خود گرفته و مرتب گردید.²

قطب‌الدین بعد از چهار سال سلطنتش بر اثر افتادن از اسب درگذشت و بعد از او پسرش بر تخت سلطنت نشست. البته پسرش در امور حکومت‌داری و سلطنت ضعیف بود و به سبب ضعف وی نیز، مسلمانان سند و بنگال پرچم استقلال، به دست گرفتند. نالایقی او سبب شد که نتواند سلطنت را ادامه دهد و التمش حاکم بردوان که روزی غلام پدرش بود او را از سلطنت برکنار کرد. در همین زمان مغول‌ها (مغول اول) برای اولین بار به هند هجوم آوردند. چنگیزخان با استعداد بالای خویش در پیکار و رزم، قبایل صحراگرد و وحشی‌ها را جمع و گروهی تشکیل داد و این مردمان وحشی و تاتار را تبدیل به مردمان جنگجو کرده و آن‌ها را فاتح خواند. به این ترتیب، این گروه به یک سپاه منظم تبدیل شدند؛ گروه وی پس از تسخیر چین، حمله به آسیا مرکزی را آغاز نمودند به این ترتیب بسیاری از دولت‌های اسلامی با خطر جدی روبرو شدند و نهایتاً نیز تمام اراضی را ویران و این مناطق را زیر سلطه خویش درآوردند. هر شهری که در برابر آن‌ها مقاومت می‌کرد، بدون استثناء تمامی مردم شهر را به قتل رسانده و کل آن منطقه را به خاک و خون می‌کشیدند. جالب اینجاست که چنگیز، که چنین جنگ عالمگیری را ایجاد کرد، در ابتدا رئیس یکی از عشایر منگولی بود؛ ولی در نهایت توانست امپراتوری بزرگی تشکیل دهد. هند نیز در این ایام، در زمان مملوک سلاطین هول و هراس حملات چنگیز بود؛ که البته در امان ماند.

چنگیز در تعقیب یکی از شاهزادگان افغان در کنار رود سند ظاهر شد. از نواحی ملتان، لاهور، پیشاور عبور کرد، آنچه بود ویران کرد، بعد رو به هرات کرد و ویرانی بسیاری در آنجا به جای گذاشت که ذکر آن در کتاب‌ها، به ثبت رسیده است. برگشتن چنگیز از

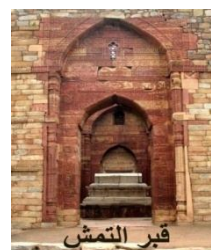
¹. دولافوز، ص 95.

². عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، ص 76.

هند و رفتن او به طرف آسیا مرکزی فرصتی برای سلطان التمش بود که توانست قلمرو خویش را در هند گسترش دهد. التمش هنگام مرگ در سال 623هـ/1226م، صاحب تمامی مناطق شمالی و جنوبی هند و نیز جبال وندیا بود.¹

مسلمانان با شورش‌های و قیام‌های زیادی از طرف هندوها مواجه شدند؛ اگرچه تعداد هندوها بسیار بیشتر بود، ولی با این حال مسلمانان موفق به فرونشاندن این شورش‌ها گردیدند. علت پیشروی مسلمانان در مناطق مختلف شبه قاره هند و توانایی آن‌ها در سرکوبی شورش‌ها و قیام‌ها منظم و همدلی گروهی و دلیر بودن مسلمانان در جنگ بود به نحوی که همیشه برای سرکوبی گروه‌های شوری، حاضر و آماده باش بودند. به علاوه سپاه مسلمانان از تعداد زیادی از ترکان سلحشور جنگی تشکیل شده بود که همراه خسرو بعد از سقوط غزنه به هند آمده بودند. جمعیت قابل توجهی از افغان‌ها و سمرقندی‌ها و بخاری‌ها به علت حمله چینگیز به هند فرار کرده بودند و به خدمت حکام مسلمین در آمدند و همیشه آماده باش قرار داشتند. البته این را هم نباید فراموش کرد که همین‌ها بعد از ضعف و انحطاط امپراتوری دهلی نیز عامل مؤثر بودند.

بعد از مرگ سلطان التمش، پسرش بر تخت سلطنت نشست. ولی نتوانست موفقیتی در امور سلطنتی کسب کند و بعد از شش ماه از سلطنت خلع شده و به قتل رسید. بعد از وی خواهر او به نام سلطان رضیه سرکار آمد. او زن با استعدادی بود و اولین زنی به حساب می‌آید که بر دهلی حکومت کرده و این افتخار به نام او ثبت شده است. وی توانست با عملکرد خوب خویش، کارهای مملکت را پیش ببرد؛ اما سه سال



از سلطنتش نگذشته بود که علیه او قیام شد و بعد از سه سال سلطنت به قتل رسید. پس از او ناصرالدین برادر کوچک سلطان رضیه زمام سلطنت را به دست گرفت. وی مدت بیست و یک سال حکومت کرد. در دوره سلطنت او مغول‌ها دوباره از طرف‌های پنجاب به هند هجوم آوردند، از آرامش و آسایش سلاطین افغان و دهلی ربودند. ولی جدیت و فعالیت وزیر سلطان دهلی به نام *بالبان* توانست آتش فتنه مغول را خاموش گرداند.

ناصرالدین در سال 664هـ/1266م وفات یافت و *بالبان* به حکومت رسید. وی به حدی پیشرفت کرد که با دختر آقای خود، ازدواج نمود. او مرد جدی و فعال و در عین حال ظالمی بود به نحوی که خواندن اسمش بین رقباء سبب ترس آن‌ها می‌گردید. شورش‌های رخ داده در زمان سلطنت وی، به شدت سرکوب شده و عاملین آن‌ها به بدترین نحو مجازات شدند. وی با قدرت جنگی که داشت توانست حکومت را اداره و به آن تداوم دهد و بالاخره در سال 696هـ/1287م از دنیا رفت و فرزند بزرگش بر تخت سلطنت نشست.² ولی فرد ضعیفی بوده و زکاوت و هوشیاری پدرش را نداشت؛ او جلال‌الدین خلجی را که حاکم پنجاب بود، به

¹. دولافوز، ص 96، 95، 97.

². دولافوز، ص 99، 98، 97، 10.

عنوان وزیر خویش انتخاب کرد. ولی فرزند ناصرالدین بعد از سه سال سلطنت، توسط همین وزیر مسموم شد و خود جلال‌الدین بلخی، جای وی بر سلطنت نشست. خاندان مملوک بعد از 84 سال سلطنت منقرض و از این به بعد خاندان خلجی سر کار آمد.

خاندان خلجی

مؤسس این خاندان جلال‌الدین خلجی بود. تاج و تخت را غصب نموده و بر سلطنت نشست. وی جوانی خویش را در راه مقابله با چنگیز صرف کرده بود، حالا نیز در پیروی به سلطنت دست یافته بود و در سال اول سلطنت خویش مشغول سرکوبی شورش‌ها بود. برادرزاده وی علاء‌الدین، فردی جسور و پر جنب و جوش بود و حکومت، الله‌آباد را داشت. علاء‌الدین به مناطق اطراف خود حمله می‌کرد، آن مناطق را به تصرف در می‌آورد و راجه‌های آن مناطق را غافلگیرانه شکست می‌داد و با غنائم زیادی بر می‌گشت. این خبر به سلطان رسید و این پیرمرد برای تبریک گفتن به برادرزاده خود به سوی او حرکت کرد و با عجله، خود را به برادرزاده رساند. ولی وقتیکه برادرزاده خود را در آغوش گرفت و داشت مهربانی خویش را ابراز می‌کرد، ناگهان علاء‌الدین، خنجری بر پشت عموییش زد و او را به قتل رساند.¹

علاء‌الدین، پس از قتل عموی خویش، به طرف دهلی حرکت نمود و مخالفان را به نحوی راضی کرده در سال 695هـ/1296م بر تخت سلطنت دهلی نشست. گفته می‌شود که او در تعلیم و تربیت و تمدن عقب بود، فردی وحشی و درنده‌خوئی بوده است؛ به نحوی که هیچ رحمی بر اسراء نکرده، آن‌ها را به قتل می‌رساند. خوی درندگی در طول زندگی همراه او بود و هیچ گاه، کاهش پیدا نکرد. علاء‌الدین، دستور داد که تمامی مغول‌هایی که تحت اطاعت در آمده بودند و در مملکت او سکونت داشتند، همه را بدون استثنا گرفته و قتل عام کنند؛ حتی برادرانش که به وی مظنون بود، توسط وی به قتل رسید. وقتیکه خبر ضعف و بیماری او منتشر گردید، تمامی اهالی مملکت علیه او قیام کردند. دامنه آشوب و انقلاب همه جا را گرفت و نا امنی و بی‌نظمی فراگیر شده بود. در همین گیر و دار، از دنیا رفت و پسر کوچکش بر تخت سلطنت نشاند شد.² ولی برادر بزرگ او به نام مبارک که فراری بود برگشت و او را از سلطنت برکنار کرده حبسش کرد و خود را پادشاه خواند. مبارک که مردی اهل خوش‌گذرانی و فسق و فجور او علنی بود زمام امور سلطنت را به غلامان سپرد و آن‌ها را صدراعظم خویش قرار داد؛ که از جمله می‌توان به ملک خسرو و فرد هندوی دیگری اشاره کرد. ملک خسرو در اولین فرصت مالک خود را به قتل رساند و خودش بر تخت سلطنت نشست. وقتیکه امور سلطنت را به دست گرفت، تمام خاندان علاء‌الدین خلجی را از دم تیغ گزrand. وی با این اقدام، کودن بودن خویش را نشان داد. بعد از پنج ماه

¹. دولافوز، ص 100 و 101.

². همان، ص 101 و 104.

سلطنت به دست قاضی بیگ تغلق از سلطنت خلع شده و به قتل رسید.¹ قاضی بیگ حاکم پنجاب بود و به خاطر نبودن کسی از خاندان خلجی، خود برای سلطنت انتخاب گردید و در سال 719هـ/1320م بر سلطنت نشست.

خاندان تغلق

قاضی بیگ تغلق که یک غلام ترکی بود، مؤسس و بانی خاندانی است که به نام خاندان تغلق نامیده شدند. در این زمان دهلی مرکز گروهی از افغان‌های سرکش و آشوب‌گر شده بود. به همین دلیل، قاضی بیگ تغلق به دلیل ناامنی در چهارمیلی دهلی، شهری به نام تغلق‌آباد بنا کرد و پایتخت خود را از دهلی به آنجا منتقل نمود. هنوز چهار سال از سلطنت او تمام نشده بود که در حادثه‌ای جان خود را از دست داد. محمد تغلق پسر قاضی تغلق بر تخت سلطنت نشست. او زندگانی ساده ولی از لحاظ علم و ادب ممتاز و استعداد خوبی داشت.² محمد تغلق سعی کرد که سلطنت خود را استحکام بخشد، لذا هندوها را نیز در ارتش خود استخدام می‌کرد و روابط خود را با هندوها بهبود بخشید،³ ولی به تدریج به آدمی سخت و بی‌رحم تبدیل شد. گاه کارهای غیرعاقلانهای از وی سر می‌زد و مملکت خود را به قحطی کشاند. خیلی افراد را در ظلم و بی‌انصافی خود غلطانید و خیلی‌هایشان را هم قتل عام کرد و ضربه بزرگ به اقتصاد منطقه، وارد کرد. همین مساله سبب شد که مردم از وی ناراضی باشند و علیه او سر به شورش بزنند. در ابتدا اول برادرزاده وی، حاکم مالوا، علم شورش علیه او برداشت ولی عموی بی‌رحم وی دستور داد زنده زنده پوست او را از بدنش کشیدند. شورش‌ها سراسر هند را فرا گرفت، ولی این سلطان بی‌رحم خیلی زود توانست این شورش‌ها را سرکوب کند. البته شهرهای بسیاری شورش کردند به همین دلیل، سلطان مجبور بود از یک ناحیه به ناحیه دیگر برود و به سرکوبی شورش‌ها پردازد. بالاخره پس از سرکوبی شورش گجرات، در حالی که به دکن می‌رفت، بیمار شد و از دنیا رفت.⁴ وی جز خزانه خالی و هزاران مصیبت و بدبختی چیز دیگر از خود باقی نگذاشت. فشار وی بر مردم به حدی بود که به فکر استقلال افتاده بودند. در هر صورت، در پی این شورش‌ها، دو حکومت مستقلی به وجود آمد.

یکی از این حکومت‌ها، سلطنت هندوی به نام ویجانگر و دیگری سلطنتی به نام بهمنی بود که اولین سلطنت مسلمانان در دکن می‌باشد. پیش از اینکه این دو سلطنت به وجود بیایند، کار مردم هند به جای رسیده بود که کسی توان اداره داخلی خود را هم

¹. همان، ص 104 و 105.

². دولافوز، ص 105.

³. The History of Islamic Societies, p439.

⁴. دولافوز، ص 105 و 108.

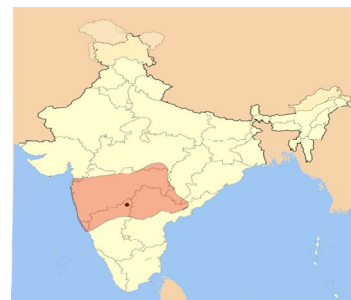
نداشت. در واقع این سیاست‌های بی‌رحمانه و غلط محمد تغلق بود، که مردم این مناطق را به فکر استقلال و ایجاد دولت مستقل انداخته بود.¹

سلطنت ویجانگر

یکی از دولت‌های مستقل در هند قبل از بابریان ویجانگر نام داشته است. ویجانگر نام شهری نیز بود که در 736/1336م در منطقه کرناتاکا به وجود آمده بود. به سبب هندو بودن این دولت، تعداد زیادی از هندوها از مناطق مختلف کوچ کرده به قلمرو این دولت می‌پیوستند و با سرعت زیادی هم‌گسترش پیدا کرده و در جنوب هند سلطنت را به دست گرفتند² و تحت حاکمیت کریشناوارایا به اوج شکوفائی رسید³. قلمروی این حکومت، در زمان حکومت کریشناوارایا تمام قسمت جنوبی این شبه جزیره را تا رود کریشنا بوده است.⁴ این دولت توانست تا دو قرن خودمختار باشد و بالاخره در سال 972/1565م مغلوب و نابود گردید.⁵

سلطنت گولبرگا (سلطنت بهمنی)⁶

حکومت گولبرگا به نام سلطنت بهمنی بود؛ که مؤسس این دولت مسلمان افغانی به نام حسن بود⁷ که روزگارش به فقر کشیده بود و ناچار، پیش یک نفر برهمن به نام گنگو ملازمت اختیار نمود. در این زمان شورش در دکن ایجاد شد که اشراف مسلمان دکن برای خلاص شدن از ظلم محمد تغلق ایجاد کرده بودند. حسن توانست آن‌ها را رهنمائی کند و



موفق شد که یک سلطنت مستقل اسلامی در آنجا بنا کند.⁸

1. دولافوز، ص 108 و 109.

2. نهرو، ج 1، ص 508.

3. آنانداکوماراسوامی، مقدمه‌ای بر هنر هند، ترجمه امین حسین ذکر گو، ص 146.

4. دولافوز، ص 109.

5. آنانداکوماراسوامی، ص 146.

6. گستره سلطنت بهمنی‌ها در شبه قاره هند ۱۴۷۰ م

7. نهرو، ج 1، ص 398.

8. دولافوز، ص 109.

در سال 742هـ/1342م به نام سلطان علاءالدین حسن کنگو بهمنی بر تخت نشست. پایتخت او در محلی به نام کلبه‌گه واقع در سمت غربی گلکنده بوده است. این دو سلطنت مذکور همیشه با هم جنگ و جدال داشته اند. وقتی محمد تغلق مرد، پسر عمو وی به نام فیروز تغلق در سال 751هـ/1351م بر سلطنت نشست. او در صفات درست، کاملاً مقابل محمد تغلق بود. وی که خود مسلمان بود، به اسلام بسیار وفادار بود؛ در زمان سلطنت او تعداد زیادی از هندوها، اسلام آوردند.¹ فیروز حکام دیگر مستقل را به رسمیت شناخت و بعد از 37 سال سلطنت که تمام به صلح و آرامش گذشت، در سال 790هـ/1388م از دنیا رفت. اما بعد از وفات او دوباره هرج و مرج به وجود آمد. به علت ضعف و ظلم جانشینانش، امپراتوری تغلق نفس‌های آخر خود را می‌کشید. در حدود شش سال برای این امپراتوری وسیع، چیزی جز پایتخت و اطراف آن باقی نماند و امپراتوری آن‌ها کاملاً از بین رفت؛ اما هنوز تسلط مسلمانان بر شبه قاره هند باقی بود.

بنگال، سند، گجرات و دکن، از بند اطاعت امپراتوری درآمدند و حکام آن‌ها از سلاطین مقتدر اسلامی انتخاب شدند؛ هندوها نیز از ایشان فرمانبرداری می‌کردند؛ در این زمان است که تیمور نوه چنگیز خان از آسیای مرکزی سربلند کرد و تصمیم گرفت به هند حمله کند. تیمور از چنگیز خان چیزی کم نداشت. اعلام نمود که من می‌خواهم بت‌پرستی را از میان بردارم و چون ضعف افغان‌های دهلی به گوشش خورده بود، لذا عازم هند گردید. در همه جا که وارد می‌شد قتل و غارت می‌کرد و هیچ رحمی به دلش راه نمی‌یافت. بجز خرابی‌ها و ویرانی‌ها چیز دیگر برای مردم نداشت. تا این حد که نقل شده وقتیکه با سپاه خود بعد از آن ظلم و ستم و خرابی‌ها به دهلی رسید و قبل از اینکه این شهر را به محاصره خود در آورد دستور داد که اسرای هندی همراه سپاه را، برای جلوگیری از ایجاد مزاحمت در حمله، همه کشته شوند.² با این حکم ظالمانه او یکصد هزار نفر اسیر غیرمسلح را در حدود یک تا دو ساعت به قتل رسیدند. بعد با سپاه خود وارد دهلی شد و خود را امپراتور هند خواند. بعد از قتل و غارت آن شهر تمام غنائم را جمع آوری کرده به آسیای مرکزی برگشت. طولی نکشید که وبا و قحطی و سایر امراض مردم این شهر را اسیر کرد و این شهر پر جمیعت تا مدتی مخروبه و ویران شده بود. تا آنجا که در سال 816هـ/1414م خضر خان حاکم سند به طرف دهلی حرکت کرد و دهلی را به تصرف خود در آورد و سه نفر این سلطنت را ادامه دادند. اما محدوده آن‌ها بر همین دهلی بود. این خاندان به خاطر ادعای اینکه از نسل پیامبر هستند، به خاندان سید معروف می‌باشند. آخرین سلطان این خاندان تاج و تخت خود را به بهلول لودی حاکم پنجاب واگذار کرده (که از این به بعد حکومت لودیان آغاز شد) و خود را کنار کشید و بقیه زندگی خویش را صرف عبادت کرد.

¹. دولافوز، ص 110.

². دولافوز، ص 111 و 112.

لودی هرج و مرج فرا گرفت و در همین زمان بود که بابر چندین بار به سمرقند حمله نمود تا بتواند آن را تصرف کند ولی هر بار شکست می خورد؛ لذا او به فکر افتاد که به جای تلاش بی نتیجه در تصرف سمرقند به فتح هندوستان بپردازد.¹ چیزی که سبب تشویق وی شده و وی را در عملی ساختن آن موفق کرد، دولت خان حاکم پنجاب بود. حاکم پنجاب از بابر برای سرنگونی ابراهیم لودی دعوت کرد. بابر که منتظر چنین موقعیتی بود، آن را غنیمت شمرده، به طرف هند حرکت کرد.² از راه خیبر چند بار به هند لشکر کشید³ لودی ها تا آمدن بابر در سال 932هـ/1526م در هند حکمرانی داشتند ولی سلطنت لودیان بعد از جنگ پانی پت و شکست لشکر ابراهیم لودی از بابر در نبردی کوتاه و خونین و پر تلفات به پایان رسید. بابر خود بر سر کشته وی حاضر شد و فرمان غسل ابراهیم لودی را صادر کرد. ابراهیم را در پانی پت، جایگاه واپسین پیکار وی، به خاک سپردند. بدین ترتیب سلطنت او پس از 8 سال و 8 ماه و 18 روز به پایان رسید .

¹. مازندرانی، ص 50 و 51.

². دولافوزو ص 115.

³. دولافوزو، ص 113، 112 و 114.

فصل ششم

امپراتوری بابریان (مغولان هند)



پادشاهان گورکانی شبه قاره هند			
ردیف	نام پادشاه	آغاز پادشاهی	پایان پادشاهی
1	بابر (ببر)	۱۵۲۶	۱۵۳۰
2	همایون	۱۵۳۰	۱۵۴۰
3	دوران تصرف افغان‌ها	۱۵۴۰	۱۵۵۵
4	همایون	۱۵۵۵	۱۵۵۶
5	اکبرشاه	۱۵۵۶	۱۶۰۵
6	جهانگیرشاه	۱۶۰۵	۱۶۲۷
7	شاه جهان	۱۶۲۷	۱۶۵۸
8	اورنگ‌زیب	۱۶۵۸	۱۷۰۷
9	بهادرشاه اول	۱۷۰۷	۱۷۱۲
10	جهاندار شاه	۱۷۱۲	۱۷۱۳
11	فرخ‌سیر شاه	۱۷۱۹	۱۷۱۹
12	رفیع الدرجات	۱۷۱۹	۱۷۱۹
13	رفیع الدولت (شاه جهان دوم)	۱۷۱۹	۱۷۱۹
14	نیکوسیر	۱۷۲۰	۱۷۲۰

ردیف	نام پادشاه	آغاز پادشاهی	پایان پادشاهی
15	محمد ابراهیم	۱۷۲۰	۱۷۲۰
16	محمد شاه (که از نادرشاه افشار شکست خورد.)	۱۷۱۹	۱۷۴۸
17	احمدشاه بهادر	۱۷۴۸	۱۷۵۴
18	عالمگیر دوم	۱۷۵۴	۱۷۵۹
19	شاهجهان سوم	۱۷۵۹	۱۷۵۹
20	شاه عالم دوم	۱۷۵۹	۱۸۰۶
21	اکبرشاه دوم	۱۸۰۶	۱۸۳۷
22	بهادرشاه دوم	۱۸۳۷	۱۸۵۷

در میان سلسله پادشاهان مغولی؛ شش نفر به نام‌های بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب، قوی‌ترین و مقتدرترین امپراتورها به حساب می‌آیند.

بابر Babar : (932هـ/1526م) تا (937هـ/1530م)

ظهیرالدین محمد بابر نواده «تیمور Timur lang» مؤسس امپراتوری مغول در هند است. محمد بابر اولین پادشاه¹ آن می‌باشد. وی از نسل پنجم تیمور لنگ² می‌باشد. نسب او به طور کامل به این ترتیب است: بابر فرزند عمر شیخ میرزا فرزند ابوسعید میرزا فرزند سلطان محمد میرزا فرزند میران شاه فرزند امیر تیمور



صاحبقران³ است. نسل وی در نهایت به امپراتور مغول، چنگیز خان می‌رسد.⁴ بابر در ششم محرم سال 888هـ/1483م،¹ در نیمه زمستان به دنیا آمد. زن‌ها از خوشحالی به دنیا آمدن فرزند پسر، بیرون دویدند تا به پدر و دیگران مژده تولد نوزاد پسر را بدهند.

¹. حکمت، علی اصغر، ص 49.

². The Shia of India / John Norman Hollister/ Second Edition 1979 by oriental Reprint. New Delhi INDIA p 126.

³. صاحب آزاد، محمد حسین، دربار اکبری، ص 1.

⁴. گرد آورنده خلیلی، ناصر، گرایش به غرب ج 6 (در هنر عثمانی، قاجار و هند)، ص 128.

پدر نوزاد چون هیچ پسری نداشت و تنها صاحب یک دختر پنج ساله بود، بسیار خوشحال گردید. نسل این نوزاد از طرف پدری به «تیمور» و از طرف مادری به «چنگیز» می‌رسید.

نوبت اسم گذاری طفل آمد، پدر گفت می‌خواهم اسم پسر را محمد بگذارم. کسی گفت تنها «محمد» کافی نیست و پسرت لقبی هم داشته باشد و لقب ظهیرالدین را برای پسر انتخاب کردند. ولی با اینکه اسم پسر «محمد ظهیرالدین» شد، کسی وی را با این اسم صدا نمی‌کرد. در تاریخ نیز، نام او به صورت بابر، ضبط شده است. کسی که سبب شد اسم این طفل «بابر» گردد، پدر بزرگ مادری طفل بود. او که هفته‌ای بعد از مراسم ولیمه، برای دیدن نوه پسری خود آمد، به پدر طفل گفت که نمی‌تواند نام محمد ظهیرالدین را آدا کند. به همین دلیل نام او را بابر می‌گذارم. جالب این‌جاست که پدر بزرگ نوزاد حتی کلمه بابر را نیز نمی‌توانست درست تلفظ کند و آن را بابر تلفظ می‌کرد و این اسم روی طفل ماند و همین بابر معروف شد.

در سال 899هـ/1493م پدر بابر میرزا شیخ یک شب در نوشیدن شراب افراط کرد و طوری شد که بامداد روز بعد نتوانست از بستر برخیزد و زندگی را بدرود گفت. در بامداد روزی که میرزا شیخ زندگی از دنیا رفت، وقتی بابر از خواب بیدار شد، عده‌ای وارد اتاقش گردیدند و امارت را به وی تبریک گفتند. بابر که یازده ساله بود بر تخت سلطنت نشست.² بابر در نظم بی‌مثال بود، همت بلند داشت، قدرت کشور گشائی داشت، در حکومت‌داری عالی بود، خوش دل بود، اهل فضل و ادب بود او در فنون موسیقی نیز استعداد بالایی داشت.³ شعرا و دانشمندان را تربیت و تشویق می‌کرد. او خودش دارای تألیفاتی است، مانند منظومه‌ای در کلام و فقه حنفی به زبان ترکی و رساله‌ای در عروض و بابر نامه یا توزک بابری که مشتمل زندگانی وی می‌باشد و نخست آن را میرخان در سال 997هـ/1589م با دستور اکبر شاه به فارسی ترجمه کرد. بابر علاقه‌مند به کسب ادب و دانش و به ویژه ادبیات فارسی بود و به فارسی شعر می‌گفت⁴ و هر چند که از نواده چنگیز و تیمور و خود نیز سردار بزرگی بود، با این حال اخلاق ملایمی داشت. نوشته‌اند که رویهمرفته از پادشاهان نیکو سیرت و کم‌نظیر تاریخ بوده است. بابر بعد از مرگ پدرش بسیار کوشید تا فتوحات را پیش ببرد. وی علیرغم سن کم، تلاش‌های متعدد را آغاز نمود که در طی آن‌ها بیشتر با ازبکان درگیر بود او سه نوبت سمرقند را تصرف کرد ولی هر بار پس از مدت کوتاهی شهر را به سپاه ازبک تسلیم نمود.⁵

1. مبارک، شیخ ابوالفضل، اکبر نامه، ص 137؛ ویلیام ارسکین، ایران و بابر، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص 1.

2. ویلیام، ص 25.

3. مبارک، ص 185.

4. گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ج 1؛ ص 27 و 28.

5. امیر خانی، غلام رضا، تاریخ مغولان تیموریان (از ایران چه می‌دانم)، ص 42.

در سال 909هـ/1504م کابل را از آن خود ساخت و پس از آن نیز قندهار را گرفت،¹ وقتیکه بابر به بلخ رسید سلطان آن شهر به نام غیاث‌الدین به علت نداشتن توانایی جنگ از در صلح وارد شد و برای رعایت احترام بابر خانه خود را به دست بابر نهاد و خود در خانه دیگری سکونت نمود. سلطان غیاث‌الدین دختری داشت به نام نوبهار که حسن و جمال او بابر را از آن خود کرد. بابر از شنیدن اوصاف او عاشق او گردید و بعد از دیدن او بی‌تاب شد تا بالاخره به خواستگاری دختر سلطان غیاث‌الدین رفت. این مساله اسباب خوشحالی غیاث‌الدین را فراهم کرده و وی با ازدواج موافقت نمود. به این ترتیب جشن عروسی بسیار گسترده‌ای برگزار گردید و بابر سلطنت سلطان غیاث‌الدین را به وی برگرداند.² سپس دوباره قصد تصرف سمرقند را کرد که این بار نیز از شیپانی‌ها شکست خورد و این بار سرزمین خویش نیز دچار تهدید گردید؛ در همین درگیری‌ها بود که به فکر هندوستان افتاد. در همین زمان، شاه صفویه با شیپانی‌ها در حال جنگ بود و در این جنگ سردار شیپانی‌ها کشته شد. شاه اسماعیل با کمال جوانمردی خانزاد بانو زن مطرود خان شیپانی را که خواهر بابر بود با عزت و احترام نزد برادرش فرستاد. این عمل به فکر بابر حسن اثر بسیار بخشید و سبب عهد و پیمان دوستی بین او و شاه صفوی شد.

بابر به فکر افتاد که به‌جای تلاش بی‌نتیجه در تصرف سمرقند به فتح هندوستان بپردازد.³ چیزی که سبب تشویق وی شده و وی را در عملی ساختن آن موفق کرد، دولت خان حاکم پنجاب بود. حاکم پنجاب از بابر برای سرنگونی ابراهیم لودی دعوت کرد. بابر که منتظر چنین موقعیتی بود، آن را غنیمت شمرده، به طرف هند حرکت کرد.⁴ از راه خیبر چند بار به هند لشکر کشید و توانست پیشاور را بگیرد و در سال 925هـ/1520م از رود سند عبور کرد. چهار سال بعد لاهور را فتح کرد، و در پائیز 931هـ/1525م به عزم فتح بیشتر هند حرکت کرد.⁵ این حمله پنجم او بود⁶ با فقط ده هزار نفر به رویا روی ابراهیم خان لودی پرداخت که ابراهیم لودی صد هزار سرباز داشت،⁷ و با این سپاه بزرگ برای استقبال بابر از دهلی بیرون آمد. در پانی پات نزدیک دو میدان جنگ تاریخی به نام کرکشیترا و تانسورا در سال 932هـ/1526م دو حریف از یک طرف سپاه ابراهیم لودی افغان و از طرف دیگر سپاه مغول و این دو سپاه برای تعیین وضعیت جنگ را آغاز کردند. این جنگ زیاد طول نکشید ولی تلفات زیادی را به بار آورد، در این

¹. مازندرانی، وحید، هند یا سرزمین اشراق، ص 49 و 50.

². ویلیام، ص 384.

³. مازندرانی، ص 50 و 51.

⁴. دولافوزو ص 115.

⁵. مازندرانی ص 51.

⁶. بهاء‌الحق اشکو ص 9.

⁷. مازندرانی، ص 51.

جنگ، خون خیلی افراد ریخته شد و اول سپاه ابراهیم لودی که از لحاظ تعداد هم بیشتر بود بر سپاه بابر غلبه یافت.¹ ولی بابر در این جنگ از اسلحه جدید مانند توپ استفاده کرد و فیل‌های دشمن از صدای مهیب اسلحه جدید هراسیدند و کار دشمن تباه شد؛ و بابر پیروز گردید و سرزمین هند از آن او شد، و در نتیجه همایون فرزند بابر به تسخیر شهر آگره کامیاب گردید و خانواده معروف آنجا به نام ویگرا باجیت سنگ بواسطه خوش رفتاری که در موقع ورود همایون به آگره از ناحیه او دیده بودند الماس مشهور کوه نور را به او تقدیم کردند.² امپراتوری مغول با پیروزی بابر آغاز گردید. این سلسله امپراتوران در تاریخ، با نام امپراتوری بابری یا تیموریان هند (گورکانیان هند) یا مغولان هند (مغولان کبیر) شناخته می‌شود.

بابر و پسرش همایون بعد از پیروزی و گرفتن شهر آگره، تصمیم گرفتند که مملکت را از دشمن بطور کلی صاف و پاک کنند. افغان‌ها بعد از اینکه در پانی پات شکست خوردند، باز هم کاملاً ناامید نشده بودند و به خاطر تخت و سلطنت از این مملکت دست بردار نبودند. در شمال مشغول فعالیت‌های بودند. این برای مغول‌ها مزاحمتی بود. افغان‌ها به جانپور متمرکز شدند و تلاش میکردند که در برابر مغول‌ها، سلطنتی بنا کنند. ولی همه سعی و تلاش آن‌ها بی‌نتیجه ماند و با شکست روبرو شده و از آنجا اخراج شدند.³ بابر در تاریخ ششم جمادی‌الاول 937هـ/1530م⁴، در 49 سالگی از دنیا رفت. مدت سلطنت او سی و هشت سال بوده که سی و سه سال در ماوراءالنهر و بدخشان و کابل و در هندوستان پنج سال و پنج روز بوده است. سلطنت او از روز صبح جمعه هفتم رجب 932هـ/1526م شروع و در روز ششم جمادی‌الاول 937هـ/1530م پایان یافت.⁵ بابر در آگره از دنیا رفت ولی به سبب علاقه‌ای که به کابل داشت، وصیت کرده بود تا او را در این شهر به خاک بسپارند. مقبره او در باغی زیبا در شهر کابل قرار دارد که امروزه به باغ بابری معروف است.⁶ او نسبت به مذاهب دیگر رویه مدارا داشت و با همه فرقه‌ها خوشرفتاری می‌نمود و همه کامیابی‌های خود را به عنایت الهی نسبت می‌داد. همیشه در میدان‌های نبرد می‌گفت که خداوند پیروزی را نصیب کسی گردان که در راه خشنودی تو

¹. دولافوز، ص 115 ؛ 441 The History of Islamic Societies,

². مازندرانی، ص 50 و 51 ؛ اسدی، مرتضی، جهان اسلام، ج 2، ص 143.

³. دولافوز، ص 441.

⁴. مازندرانی، ص 52 ؛ مبارک، ص 184.

⁵. بهاء الحق اشک، رانا محمد، سیرالمتأخرین (بابر تا جهانگیر)، ص 19 ؛ گلچین معانی، ج 1، ص 27.

⁶. امیر خانی، ص 42 ؛ 126 The Shia of India,

تلاش دارد.¹ بابر در هندوستان به تفرقه دولت‌های فتودالی پایان داد، آبیاری و کشاورزی هندوستان را سامان بخشید و با آباد کردن راه‌ها و بندرها، سبب گسترش تجارت و صنعت شد و هندوستان به یکی از نیرومندترین دولت‌های آنروز تبدیل شد.² بابر هفت فرزند داشت، چهار پسر به نام‌های نصیرالدین محمد همایون، کامران میرزا، عسگری میرزا، هفدال میرزا، و سه دختر به نام‌های گلرنگ بیگم، گلچهره بیگم، گلبدن بیگم، که هر سه از یک مادر بودند.³ بابر در هنگام مرگ، امپراتوری وسیعی را که تشکیل داده بود، بین چهار پسرش تقسیم کرد. همایون پسر بزرگ، امپراتور دهلی گردید، کامران پادشاه پنجاب و افغانستان و دو پسر دیگر را برای حکومت‌های هند زیر نظر برادر بزرگ آن‌ها تعیین نمود.⁴

همایون Humayun : (937هـ/1530م) تا (963هـ/1556م)

همایون در شب سه شنبه چهارم ذی‌قعدة سال 913هـ/1508م در ارگ کابل متولد شد⁵ و در 23 سالگی به پادشاهی رسید. او توانایی لازم برای تدبیر امر حکومت را نداشت و به شدت به تریاک اعتیاد داشت. اگرچه توانست ده سال پادشاهی کند که گاه در دهلی و گاه در آگره گذشت، ولی نتوانست امپراتوری پدر را حفظ کند.⁶ رقابت بین همایون و برادرش کامران سبب ضعف همایون گردید و طولی نکشید که شیرشاه و بهادرشاه آماده حمله به همایون شدند. لشکر همایون و شیرشاه در سال 945هـ/1539م در جایی به نام بگزار درگیر شدند. همایون با لشکر ضعیف خود ترسیده بود و نمی‌خواست وارد جنگ شود و ترجیح داد که با شیرشاه از در صلح وارد شود و حکومت بهار و بنگال را به شیرشاه واگذار کند، که یک دفعه افغان‌ها از پشت بر سر لشکر همایون ریختند.⁷ مغول‌ها چون غافلگیر شده بودند بنای فرار گذاشتند. خیلی از لشکریان سپاه همایون در رودخانه گنجیز غرق شدند. ولی همایون توانست جان سالم ببرد⁸ و شیرشاه به عنوان یک قهرمان افغانی به حساب آمد. همایون دوباره آماده جنگ شد و در سال 947هـ/1540م در کانوج با سپاه شیرشاه درگیر شد که در نتیجه دوباره شکست خورد و برای نجات جان خویش مجبور گردید که

¹. مازندرانی، ص 52.

². مهدی زاده، ص 34.

³. مبارک، ص 186 و 187.

⁴. دولافوز، ص 120؛ سعیدالحق، ص 258.

⁵. بایزیدیات، تذکره همایون و اکبر، ص 195؛ گلچین معانی، ج 1، ص 28.

⁶. مازندرانی، ص 52.

⁷. دولافوز، ص 121 و 122.

⁸. بهاء‌الحق اشک، ص 24؛ دولافوز، ص 122.

تاج و تخت را به حریف فاتح خود واگذار نماید؛ ولی چون برادرش کامران او را به قلمرو خویش پناه نمی‌داد به طرف سند فراری شد.¹

پادشاهی کوتاه مدت سوریان

فرید خان شیرشاه سوری (۱۴۸۶ - ۲۲ مه ۱۵۴۵م) هم‌چنین معروف به شیرخان، بنیان‌گذار پادشاهی کوتاه‌مدت سوری در شمال هند بود. فرید خان ملقب به شیرخان نخست سرباز بود و سپس در زمان بابر در لشکر گورکانیان به درجه فرماندهی رسید و پس از آن فرماندار بیهار شد. در سال ۱۵۳۷م زمانی که همایون، پسر بابر، با سپاه خود از پایتخت دور شده بود شیرخان وقت را مناسب دید و در ایالت بنگال دست به شورش زد و پادشاهی



سوری را برپا کرد.

شیرشاه در خلال پنج سال حکومت خود، از ۱۵۴۰ تا ۱۵۴۵، اصلاحات لشکری و کشوری گوناگونی را به مورد اجرا گذاشت و نظام نامه‌رسانی در هند را سازماندهی جدیدی بخشید. او با مرگی ناگهانی درگذشت و اسلام‌شاه سوری جانشین او شد. ولی طولی نکشید که همایون با لشکر جنگجویان به هندوستان برگشت و دودمان سوریان را شکست داده تاج و تخت خویش را پس گرفته حکومت مغولی را برپا ساخت.

باز گشت همایون بر تخت سلطنت

در روزگار سرگردان همایون در سند، با دختر چهارده ساله به نام حمیده بیگم که وی را در مجلس بزمی دیده و عاشق او شده بود، ازدواج کرد. دو سال بعد² در شهر «امرکوت»³ سند، همایون از این زن صاحب پسری شد و اسم او را جلال‌الدین محمد اکبر گذاشت، که در آینده اکبر شاه توانای سلسله مغولی هند گردید. همایون، دو سالی در سند سرگردان بود و تلاش می‌کرد که شاید سلطنت از دست رفته را باز پس گیرد، اما نتوانست کاری انجام دهد.⁴ معنی لغوی همایون «خوش نصیب» می‌باشد ولی عملاً برعکس شده بود؛ پس از ده سال حکومت از او گرفته شده و او راهی ایران شده بود و⁵ در دربار شاه طهماسب پناه آورد. همایون

¹. دولافوز، ص 122 و 123.

². مازندرانی، ص 53.

³. مبارک، ص 35؛ بهاء‌الحق اشک، ص 27.

⁴. مازندرانی، ص 52.

⁵. سعیدالحق، ص 258.

تعلیم یافته و سلیقه ایرانی بود، و وقتی هم که به ایران آمد مورد استقبال ایرانی‌ها قرار گرفت. در استان‌های ایران هر جا می‌رفت مورد احترام و خوش‌آمدگویی مردم قرار می‌گرفت و وقتیکه به دربار شاه طهماسب رسید به وی لباس فاخر داده شد و شاه طهماسب، تاج شاهی را که نشانه بزرگی است با دست خود بر سر وی گذاشت.¹

وقتی از همایون پرسیدند که سبب شکست و ترک کردن هند چه بوده، همایون گفت بی‌وفائی همه و نفاق برادرانم. بهرام میرزا برادر حقیقی شاه طهماسب صفوی از این سخت‌آزرده‌خاطر گشت و خواست که به همایون کمک کند.² همایون در دربار شاه طهماسب همیشه مورد نوازش و عنایت قرار داشت تا اینکه خبر مرگ شیرشاه افغانی پادشاه دهلی به همایون رسید. طبق عهد و پیمانی که با شاهنشاه صفوی داشت به اتفاق لشکر قزلباش از راه سیستان و قندهار راه هند را پیش گرفت. در این لشکر کشی مراد میرزا فرزند شاه طهماسب با چهار هزار نفر در سیستان به همایون پیوست. در مراجعت به هندوستان وقتیکه به قندهار رسید برادر خود کامران را دستگیر و کور کرد و عسگری برادر دیگری را به مکه تبعید کرد و بعد از پانزده سال غیبت به دهلی باز گشت و بر تخت نشست. اکبر را حاکم پنجاب و بیرام خان را وزیر او منصوب کرد.³ پادشاه ایران طوری به همایون کمک کرد که وی توانست تاج و تخت خود را مسترد بدارد و مثل گذشته پادشاه هندوستان شود.⁴ در ماه مبارک رمضان در سال 962هـ/1555م همایون دوباره پادشاهی را در دهلی به دست گرفت.

همایون پادشاهی بینهایت کریم و صاحب ذوق سلیمی بود؛ از حکمت و ریاضی آگاه و مربی شعرا و فضلا و هنرمندان و به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت.⁵ او که با علم نجوم آشنا و به معرفت کواکب، علاقه داشت، برای دیدن کواکب، شبانگاه بالای سقف کتابخانه می‌آمد و وقتی پس از مدت کوتاهی - به خیال خویش - می‌خواست پایین بیاید، می‌دید که موذن در حال گفتن اذان صبح است. در یکی از همین شب‌ها بود که در راه بازگشت از پشت‌بام، از پله‌ها افتاد و بدن او آسیب دید و بیهوش گردید. معالجات انجام شده بر وی به نتیجه‌ای نرسید.⁶ همایون در اواخر روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال 963هـ/1556م از سقف کتابخانه افتاد و در پانزده همان ماه درگذشت مقبره او در دهلی می‌باشد.⁷ مدت سلطنت او مرتبه اول ده سال و مرتبه دوم ده ماه

¹. The Shia of India, p126.

². بهاء‌الحق اشک، ص 31.

³. مازندرانی، ص 53.

⁴. ویلیام، ص 188.

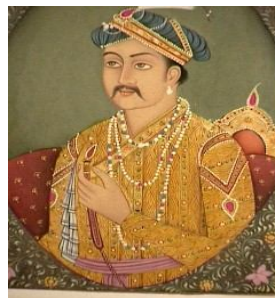
⁵. گلچین معانی، ج 1، ص 28 و 29.

⁶. بهاء‌الحق اشک، ص 55.

⁷. گلچین معانی، ج 1، ص 29.

بوده است.¹ مقبره او در کنار شهر دهلی عظمت خاص دارد. دوره دوازده سال مهاجرت همایون به ایران در تاریخ خاندان تیموریان هند تاثیر بسیار داشت.² همایون در 49 سالگی مرد. تا چند روز خبر مرگش را فاش نکردند و در روز هفتم خطبه پادشاهی به نام اکبر شاه خوانده شد.

اکبر Akbar : (963هـ/1556م) تا (1014هـ/1605م)



اکبر در
جمعه دوم

امرکوت سند در شب یکشنبه پنجم رجب سال 949هـ/1542م به دنیا آمد³ و در روز ربیع الثانی 963هـ/1556م در کلانور از توابع لاهور،⁴ در سن 13سالگی بر تخت پادشاهی نشست. در سن 20 سالگی در شهر اجمیر با سران قوم راجپوت مربوط و مانوس شد، و از میان آن طایفه زنی انتخاب کرد که همان مادر جهانگیر است. اکبر شاه به وسیله آن وصلت عاقلانه پایه وحدت قومی اهل هندوستان را استوار ساخت.

اکبر شاه در میدان جنگ بسیار دلیر و همیشه در حال آماده باش قرار داشت و در جای خطر خود شخصاً حاضر بود؛ در سوارکاری خیلی مهارت داشت و از بیستمین سال پادشاهی رو به امور دینی و مذهبی گذاشت.⁵ اکبرحامی مذهب چشتیه بود.⁶ با فتوحات درخشانی که کرده بود قدرت و جلال امپراتوری او به حد عالی رسید و دیگر کسی به فکر سر کشی و شورش نیافتاد.⁷ در این زمان بود که اولین اروپائی‌ها که پرتغالی‌ها بودند، در سواحل هند بازارهای کوچک را بنا کردند، ولی دوام پیدا نکردند⁸ و در سال 987هـ/1580م دو کشیش مسیحی کاتولیک به دربار او رسیدند و او را به مسیحت دعوت کردند ولی اکبرشاه آن را نپذیرفت. ولی این باعث تأمل و بحث‌های بیشتر او با علما شد.

¹. بهاءالحق اشک، ص 56.

². مازندرانی، ص 55.

³. صاحب آزاد، ص 2؛ سعیدالحق، ص 278؛ گلچین معانی، ج 1، ص 32.

⁴. گلچین معانی، ج 1، ص 32.

⁵. مازندرانی، ص 57، 56 و 58.

⁶. The History of Islamic Societies / Ira M.Lapidus / Cambridge University Press. U S A The History of Islamic Societies, p456.

⁷. مازندرانی، ص 58.

⁸. فدائی اسپهانی، نواب نصرالله خان، ترکنازان هند، ص 512.

اکبر پادشاهی بود آزاد منش، خدا پرست، شجاع، کریم، رعیت پرور، دادگستر، غریب نواز و دوستدار فضل بود. او به زبان فارسی تکلم می‌کرد.¹ در دربار او افرادی با زبانهای فارسی، ترکی، مصری، و عربی صحبت کرده و علماء و هنرمندان زیادی حضور داشتند.² کتابخانه‌ای بزرگی در فتحپورسکری داشت که بیست هزار نسخه عالی در آن وجود داشت. کتابهای عربی، ترکی، فارسی و هندی هر کدام جای مخصوص داشتند. در زمان اکبر شاه موسیقی هم خیلی مورد توجه بود و پیشرفت بسیار حاصل کرد. ولی شعر و ادب در این دوره بیشتر از سایر هنرها رونق یافت. با اینکه اکبر شاه سواد خواندن و نوشتن نداشت ولی استعداد حیرت‌انگیزی داشت و خود نیز شعر می‌گفت.

اکبرشاه، مقبره همایون را در کنار شهر دهلی برپا ساخت. در این دوره شکوه معماری و ساختمان‌سازی خاندان تیموری در هند شروع شد. اکبرشاه بنای ارگ آگره و قلعه لاهور را شروع کرد. ساختمان فتحپور سیکری از سال 978هـ/1571م شروع شد. ساختمان مسجد جامع آنجا که نمونه عالی مساجد آن دوره هند بوده در سال 978هـ/1571م به اتمام رسید.³ فرهنگ، معماری، هنر، نقاشی‌ها و هنرهای دستی مسلمانان به ویژه در این دوره، آمیخته از آموزه‌ها و هنر هندو و ایرانی بود، و در معماری ساختمان‌های بلند و عظیمی که از مغول‌ها ساخته شد که شامل هنر اسلامی و هندو با هم بوده است.⁴ اکبر به همه ادیان آزادی بخشید و میان فئودال‌های هندی و بیگانه همکاری برقرار ساخت. این امر به همبستگی نواحی هند و رشد شهرها و به تجارت قوت فراوان بخشید و تکامل شهر نشینی و گسترش تجارت خارجی به سطح عالی خود رسید. اجناس هندی در اورپا رواج پیدا کرد و به ویژه پارچه هندی که شهرت فراوانی یافت. کالاهای دیگر هندی مانند پنبه، عاج، ادویه، شیشه، کاغذ، فلزات و مانند آن به بازارهای شرق و غرب راه یافت، هنر و صنایع هندی جان تازه‌ای پیدا کرد.⁵



قلمرو او از شهر قندهار (افغانستان) در مغرب تا شهر داکا (*Daca*) بنگال شرقی در مشرق از سرینگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمدنگر در جنوب امتداد داشت، به منتهای عظمت و جلال رسید. او نه تنها پادشاهی سلحشور و کشورداری خوب بود، بلکه

¹. گاردنر، برین، کمپانی هند شرقی، ترجمه کامل حلمی - منوچهرهدایتی خوشکلام، ص 29 و 31؛ گلچین معانی، ج 1، ص 31.

². Hindu world / Benjamin Walker, Publisher, Indus New Delhi 1995. INDIA Hindu world, p100.

³. مازندرانی، ص 62، 59، 58 و 66.

⁴. The History of Islamic Societies, p 441. : Hindu World, p101.

⁵. مهدی زاده، ص 34.

مدیر و حامی بزرگ ادب و هنر نیز به شمار می‌آمد. وسعت نظر وی به قدری بود که وزرای خود را منحصر به مسلمانان نساخته بلکه از میان هندوان نیز افرادی را برگزیده و سرداران هندو را نیز لایق به خدمت گماشت.

دستگاه خلافت او با سپاهیان جنگجو و وزرای کافی و علمای محقق و شعرای سخنور و صنعتگران هنرمند مزین و درخشان گشت. در دربار او علما و روحانیون از طبقات مختلف اسلامی و فرق مختلف هندو و ادیان مسیحی و زردشتی آزادانه تشکیل مباحث و مناظره می‌دادند و از ترکیب اسلام و هندوئیسم مذهبی جدید اختراع نمود و آنرا «دین الهی» نام داد.¹ این آیین دولتی او بود، اکبرشاه، شیخ و صوفی آن معرفی شد. در این دین الهی، نفس پرستی، شهوت، اختلاس، نیرنگ، افتراء، ستم، ارباب و غرور را نهی می‌کرد.² پیروان دین الهی وقتی که یکدیگر را می‌دیدند بجای سلام گفتن *الله اکبر و جل جلاله* می‌گفتند، پیروان این دین از 473 هزار نفر بیشتر نبوده‌اند و بعد از وفات اکبر دین الهی اکبر نیز منقرض شد.³

اکبر در بستر مرگ بود و قوت حرف زدن را نداشت. با اشاره پسر را فرمان داد که کلاه پادشاهی را بر سر بگذارد و شمشیر همایون را بر کمر ببندد.⁴ اکبر بعد از پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز پادشاهی⁵ شب چهارشنبه در پاییز 1014هـ/1605م در 63 سالگی درگذشت. مدفنش در سکندرا قصبه‌ای شش میلی آگره واقع است. شاهزاده سلیم با لقب نورالدین محمد جهانگیر در شهر آگره تاج گذاری کرد.⁶



جهانگیر : Jahangir (1014هـ/1605م) تا (1036هـ/1627م)

نام او سلیم فرزند ارشد اکبر روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال 977هـ/1569م در قصبه سیکری متولد شد.⁷ اکبر بسیار آرزو داشتن فرزندى فرزند دار نمى‌شد. خود جهانگیر در کتابش می‌گوید «پدرم را تا 28 سالگی فرزند نمى زیست و همیشه بجهت بقای فرزند

¹. حکمت، ص 49 و 50؛ The History of Islamic Societies, p456

². عزیز احمد، ص 45 و 592.

³. سعیدالحق، ص 291.

⁴. مازندرانی، ص 66.

⁵. بهاءالحق اشک، ص 150.

⁶. مازندرانی، ص 66؛ گلچین معانی، ج 1، ص 32.

⁷. "Jahangir." Microsoft® Encarta® 2006 [DVD]. Redmond, WA: Microsoft

Corporation, 2005؛ گلچین معانی، ج 1، ص 33

به درویشان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی به درگاه الهی حاصل است، التجا می‌برند، و در آن ایام یک درویشی به نام سلیم می‌زیست¹ اکبر به خدمت شیخ سلیم که در آن زمان از نزدیکان درگاه کبریا مستجاب الدعاء مشهور بود رفت و به وسیله دعاء آن درویش عنایت الهی به او شد. اسم آن مولود را به مناسبت اسم درویش داعی سلطان سلیم گذاشت.² ولی سلطان سلیم ملقب به جهانگیر می‌گوید «بعد از تولد من را سلطان سلیم نام نهادند ولی من از زبان مبارک پدرم نه در مستی و نه در هشیاری هرگز نشنیدم که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب ساخته باشند، همه وقت شیخوبابا گفته سخن می‌گفتند.»³

شاهزاده سلیم در سن سی و هفت سالگی در روز پنجشنبه بیستم جمادالثانی سال 1014هـ/ 1605م در دارالخلافه آگره بر تخت سلطنت نشست.⁴ شاهزاده سلیم وقتیکه به سلطنت رسید، لقب جهانگیر را برای خود انتخاب کرد. به قول خودش «چون پادشاه شدم به خاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد و چون کار پادشاهان جهانگیرست خود را جهانگیر نام نهادم.»⁵ در زمان سلطنت او قسمت اعظم مملکت در آرامش بوده است، مثل پدرش هر روز در دیوان به شکایات مردم می‌رسید، راه عدل و داد را پیش گرفت.⁶ برای پیشرفت هندوستان کوشان بوده و به ویژه در امور تعلیم و تربیت، و او در این مورد حکمی را داد که تحت آن در دهلی هر کس که ماترک خود را بدون وارث می‌گذاشت، به دولت تعلق می‌گرفت و این پولها برای ساختن آموزشگاه و مدارس مورد استفاده قرار می‌گرفت⁷ در دوره جهانگیر در سال 1023هـ/ 1615م است که «سرتوماس روا *Sir Thomos Roe*» سفیر «جیمز *James*» پادشاه اول انگلستان به نزد جهانگیر فرستاده شد. این سفیر در بندر «سورت» هند وارد شد و از آنجا خط شمال را گرفت و با امپراتور و درباریان او که به قصد سیاحت و گردش به گجرات می‌رفتند آشنا گردید. این مرد مورد نوازش امپراتور قرار گرفت و پذیرائی شایان و با شکوه از او به عمل آمد و اجازه داده شد که در آن سفر جزء همراهان پادشاه باشد.⁸

1. گورکانی، نورالدین محمد جهانگیر، جهانگیر نامه، کوشش محمد هاشم، ص 1.

2. بهاءالحق اشک، ص 98 و 99.

3. گورکانی، جهانگیر، ص 1.

4. بهاءالحق اشک، ص 150؛ گلچین معانی، ج 1، ص 33؛ گورکانی، جهانگیر، ص 1.

5. گورکانی، جهانگیر، ص 1.

6. دولافوز، ص 146 و 147.

7. عزیز احمد، ص 80.

8. دولافوز، ص 148.

این سفیر در مراجعت خود به وطن، سفرنامه‌ای در مورد دربار جهانگیر نوشت که سراسر پر از تحسین و تعریف درباره شکوه و جلال دستگاه امپراتوری مغول و حاکی از آداب و سلیقه رجال درباری آن دوره است.¹ پسر بزرگش خسرو علیه او شورش کرد و لاهور را به تصرف خود در آورد با شنیدن این خبر جهانگیر خود برای سرکوبی او حرکت کرد و او را دستگیر کرد.² جهانگیر در هنگام صبح روز یکشنبه 28 صفر 1036هـ/1627م از دنیا رفت³ و مقبره او در لاهور می‌باشد.⁴



شاه جهان Shah Jahan : (1037هـ/1628م) تا (1068هـ/1658م)

نام او خرم و سومین پسر جهانگیر می‌باشد او در شب پنجشنبه ماه ربیع الثانی سال 999هـ/1592م در لاهور به دنیا آمد.⁵ جهانگیر می‌گوید: «راجه سلطان خرم که از سی و شش سال از جلوس همایون والد بزرگوارم می‌گذشت و مطابق بود با 999هـ/1592م در بلده لاهور عالم را با وجود خود خرم ساخت»⁶

شاه جهان از پادشاهان مقتدر مغولان بوده است. شاهزاده خرم وقتیکه خبر فوت جهانگیر را شنید با عجله تمام از دکن حرکت کرد و خرم یک دوست قوی و مقتدری در دربار داشت به نام آصف خان وزیر اعظم جهانگیر، همان وزیری که ممتاز محل را به همسری خرم درآورد. از این مسئله مشخص می‌شود که تا چه اندازه علاقه‌مند بود که تاج و تخت را برای او نگهدارد و خرم وقتیکه به دارالخلافت رسید همه چیزها آماده برای سلطنت او بود. در روز دو شنبه هشتم جمادی‌الثانی سال 1037هـ/1628م در آگره بر تخت سلطنت نشست او امپراتوری را تحت عنوان شاه جهان اعلام نمود و رقبای خود را به قتل رساند.⁷

امپراتوری مغول در دوره شاه جهان هم از حیث قدرت و نفوذ و هم از حیث شکوه و جلال به اوج و ارتقاء و اعتلاء رسید. فقط عوائد ایالات قدیم به واسطه امنیت و آرامی ممتد و طولانی بلکه به واسطه سبط و توسعه در اجراء مواد اصلاحاتی که اکبر کرده بود ترقی کرد.⁸ دوره سلطنت او سلم و امنیت و آرامش بوده است. اگرچه فردی مسلمان و متدین بود، اما همان مسلک آزادی خواهانه

1. مازندرانی، ص 72.

2. دولافوز، ص 147.

3. بهاء‌الحق اشک، ص 180؛ Jahangir. Microsoft® Encarta® 2006 [DVD].

4. مازندرانی، ص 71.

5. گلچین معانی، ج 1، ص 33.

6. جهانگیرنامه، ص 12.

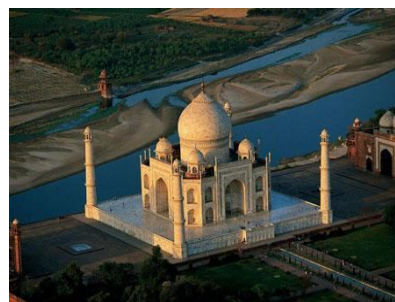
7. دولافوز، ص 156؛ گلچین معانی، ج 1، ص 33.

8. دولافوز، ص 159.

جد بزرگ خود را ادامه داد. تفاوتی بین مسلمان و هندو نمی‌گذاشت و طرز حکومت او به طور کلی ملایم و عادلانه بوده است. ملت را با نگاه محبت و احترام می‌نگریست.¹ او برای رفاه مردم کوشا بود و مهمتر از همه اینکه، مردم عام را مانند خانواده خویش به حساب می‌آورد. در این دوره مذهب، مساوات و انصاف بسیار بوده و در دوره شاه‌جهان علماء، شعراء، افزایش پیدا کرده و شعر و سخن، تصنیف و تألیف، نجوم، موسیقی، نقاشی و خطاطی نیز به اوج خود می‌رسید² زمان پادشاهی او دوره امن و امان و شکوه و عظمت دربار مغولان هند بود. او دهلی را آباد کرد و در عمارت سازی از بزرگترین پادشاه مغول هند بوده معماری این دوره بینظیر بود که می‌توان به عنوان نمونه به لال قلعه، مسجد جامع دهلی، قلعه آگره، دو مسجد عالی در تهته (ٹہٹہ)، مقابر جهانگیر و آصف جاه در لاهور، دیوان خاص، دیوان عام، مسجد وزیر خان، شالیمار باغ و تخت طاؤس و به خصوص محل ویژه‌ای به نام «تاج محمل» نام برد که به آن «*Dream in marble*» هم گفته می‌شود.³

در زمان او خزانه از مالیات سلاطین تحت الحمایه اسلامی به حد بسیار بالایی رسید. لذا به همین جهت برای شاه جهان در عملی کردن آمال و آرزوهای قبلی خود همه چیزها مهیا بود، از جمله تخت طاؤس اوست که در همه جا معروف می‌باشد. این تخت از روی تختی که زیب و زین قصر سلاطین بیجاپور بود ساخته شده و میزان قیمت آن مبلغ شش کروڑ روپیه بر آورده شده و این تخت از طلا خالص درست شده همراه با انواع و اقسام جواهر گرانبها تزئین شده است.

زین از لحاظ نفیس بودن و ظرافت صنعتی یک شاهکار به حساب می‌آمده است.⁴ یکی دیگر از آثار به یاد مانده از این دوره، تاج‌محل بنای دلفریب آگره است، که شهرت جهانی دارد. ممتازمحل همسر دلیند شاه جهان، در بستر مرگ از شوهر عزیزش خواسته بود که زیباترین بنا را بر قبر او بسازد. ساخت تاج محل در سال 1041هـ/1632م آغاز شد و ساخت آن بیش از ده سال طول کشید و بیش از 20 هزار نفر استاد و کارگر



در ساختن آن شرکت داشتند.⁵

¹. دولافوز، ص 165.

². سعیدالحق، ص 319.

³. سعیدالحق، ص 319؛ مازندرانی، ص 72 و 73.

⁴. دولافوز، ص 159 و 160.

⁵. Microsoft® Encarta® 2006 [DVD]. "Taj Mahal." مازندرانی، ص 78؛

بانو تاج همسر شاه جهان به نام ارجمند بانو بیگم و ملقب به ممتاز محل دختر آصف خان بود که در سن 19 سالگی زن شاهزاده خرم شد، و بعد این شاهزاده با لقب شاه جهان به پادشاهی رسیده و لقب ممتاز محل را به ارجمند بانو داد. بر سنگ قبر او که در زیر زمین بنای تاج محل واقع است به فارسی جمله‌ی «مرقد منور ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل 1040 هجری» منقوش است. طی هفده سال زندگی زناشویی عشق و علاقه دائمی زن و شوهر نسبت به یک دیگر حیرت انگیز بود. ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل در سن 39 سالگی موقع زاییدن بچه از دنیا رفت و جنازه او شش ماه در محل وفات ماند و نه سال هم آنرا در باغ فعلی تاج محل بصورت امانت نگه داشتند تا ساختمان آرامگاه پایان رسید و جنازه به آنجا انتقال یافت.¹

چهار پسر شاه جهان به نام‌های سلطان دارا شکوه، سلطان شجاع، مراد و سلطان اورنگ زیب بودند.² شاه جهان تا شعبان سال 1068هـ/1658م سلطنت کرد و از ماه رمضان سال مذکور تا 26 رجب سال 1076هـ/1666م محبوس و تحت نظر بود تا اینکه از دنیا رفت. مدفنش تاج محل آگره است.³ شاه جهان سی و یک سال پادشاهی کرد؛ در این زمان، سلطنت مغول از لحاظ فرهنگ، تمدن و مملکت‌داری به اوج خویش رسیده و علم و صنعت در آن پیشرفت زیادی کرده بود.⁴ به خصوص صنایع ظریفه دوره صفوی ایران در دربار سلاطین مغول هندوستان مانند همایون، اکبرشاه، جهانگیر و شاه جهان رایج بود. به طور کلی از زمان‌های قدیم هنر ایرانی در هندوستان توسط سلاطین نگهداری شده و مورد علاقه آن‌ها بوده است.⁵ پادشاهان مغولان هندوستان حامی زبان و ادب فارسی بودند و اکبر شاه زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کرد.⁶ حکومت مغولان هندوستان به ویژه پادشاهی اکبر شاه و شاه جهان، هندوستان دارای درخشان‌ترین عصر تاریخی خود بوده است.⁷

1. مازندرانی، ص 78.

2. بهاء‌الحق اشک، ص 174؛ مازندرانی، ص 73.

3. دولافوز، ص 177؛ سعیدالحق، ص 318؛ گلچین معانی، ج 1، ص 33؛ مازندرانی، ص 72.

4. ویل دورانت، برگردان ر- نامور، اختناق شبه قاره هند، ص 27.

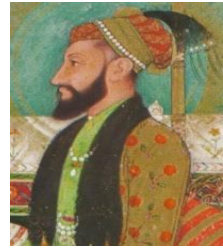
5. حسنی، زهرا، نمونه‌های صنایع ظریفه ایران، ص 66.

6. سدارنگانی، ص 43 و 44.

7. جمشیدی بروجردی، محمد تقی، ملی گرایی هندو، ص 9.

اورنگ زیب Aurangzeb : (1068هـ/1658م) تا (1118هـ/1707م)

اورنگ زیب 15 ذی القعدة سال 1027هـ/1618م به دنیا آمد. اورنگ زیب برای به دست آوردن سلطنت پدرش، توطئه نمود¹ و پدر(شاه جهان) را اسیر کرده، به زندان انداخت. پدر اورنگ زیب پس از گذراندن 9 سال در زندان، از دنیا رفت.² اقدام دیگر اورنگ زیب، کشتن برادرها، برای به دست گرفتن نهایی سلطنت بود.



دو سیاح فرانسوی برنیه و تاورنیه که در آن زمان در هندوستان بودند از شکوه و جلال دربار اورنگ زیب حیرت نموده‌اند. او از جهانی قابل‌ترین پادشاه مغول هندوستان بود ولی بر خلاف سیاست‌های اکبر شاه به وحدت ملی هند اعتنائی نداشته، آزادی مذهب و ایمان را از میان برد. او نخستین فرمانروای مغول‌ها بود که سیاست مصالحه با هندوان را تغییر داد و آن را در راستای چیرگی مسلمانان به کار گرفت و به خراب کردن معابد هندوها پرداخت. چنین اقدامی، دشمنی هندوها را برانگیخت و کشمکش او با هندوها آغاز گردید.³ در سال 1069هـ/1659م شراب و جوا و مواد مخدر را ممنوع کرد و در سال 1074هـ/1664م هم ساتی (سوزاندن زن بیوه با جنازه شوهرش) را ممنوع اعلام کرد، و در سال 1078هـ/1668م موسیقی را در دربار ممنوع نمود.⁴ هندوها را مورد تعقیب قرار داد و همه را در خوف و هراس انداخت. سایر شهرهای مقدس هندوها را مورد بی‌احترامی قرار داد و به مقدسات آن‌ها توهین نمود. این سیاست احمقانه او به تدریج بغض و عداوتی در هندوها ایجاد کرد. مملکت دوچار بحران و تفرقه گردید. خزانه او با کمبود مالی مواجه شد و برای حل این مشکل، پرداخت جزیه توسط غیرمسلمان‌ها را که از زمان اکبر معاف شده بود، الزامی کرد.⁵

بسیاری از انسان‌های شایسته از جمله دانشمندان، شاعران، علماء دین و سرداران از دربار او دور شدند. بازار هنر و ادب به کسالت کشیده شد و کار اغتشاش و فساد رفته رفته شدت یافت و با آن ظلم و ستم مایه ننگی برای خاندان تیمور هند شد.⁶ در زمان او شاهزادگان و امراء هر کدام در گوشه هندوستان پرچم استقلال بر افراشته، ملوک الطوائفی برقرار نموده بودند. اسلحه راجه‌ها و امیران

¹. دولافوز، ص 163.

². مهدی زاده، ص 35.

³. Hindu World, p100 : The History of Islamic Societies, p463: 74 ص، مازندرانی،

⁴. The History of Islamic Societies, p463.

⁵. دولافوز، ص 181.

⁶. مازندرانی، ص 75.

تیر و کمان و معدودی تفنگ‌های قدیمی و یک عده فیل جنگی بود. برای مهاجمان راه‌گشا و کمکی برای پیشروی آنان بود.¹ در اواخر عمر کارش به جای رسیده بود که هر پنج پسر خود را زندانی کرد.² چون بر هیچ کس اعتماد نمی‌کرده و لذا در پیری تنها ماند. بعد از بیست و چهار سال، جنگ‌های متوالی داشت و در حالی که در دکن جنگ می‌کرد و نزدیک بود که خودش دستگیر شود عقب نشینی کرد. روحیه امپراتور بر اثر انبوه مصائب و مشکلات زیادی به کلی منقلب گردید و ضعیف شد و قلبش از کار افتاد.³ اورنگ زیب زاهد بی‌خبر دنیا در سن نود سالگی در سال 1118 هـ/ 1707 م از دنیا رفت.⁴

بعد از اورنگ زیب امپراتوری مغول به خطر افتاد و بر تخت جانشینی اختلافاتی به وجود آمد و امپراتوری تجزیه گردید، هر منطقه مستقل شد و تحت حکومت نواب‌ها درآمد و مغول‌ها عظمت و اقتدار خود را از دست دادند.⁵ مخصوصاً در روزگار دوازدهمین پادشاه سلسله مغولان یعنی محمد شاه بود که نادر شاه فرمانروای ایران به هند لشکر کشید. او با گرفتن باج و خراج به مبلغ زیادی به ایران باز گشت. یورش نادر به هندوستان دو نتیجه را به دنبال آورد. اول اینکه، قدرت مغولان کاهش یافت و دیگر اینکه کشور افغانستان از هندوستان جدا شد و به دست سلسله درانی افتاد⁶ و به قول «هانووی *Hanway*» جهانگر معاصر انگلیس، حمله نادر شاه به هندوستان برای مردم آن کشور به بهای دویست هزار کشته و خسارات و غرامت‌های زیادی به پایان یافت.⁷

¹. اختناق هنوستان، ص 27.

². مازندرانی، ص 75.

³. دولافوز، ص 188 و 189.

⁴. همان ص 188.

⁵. The History of Islamic Societies, p464 75 ص. مازندرانی.

⁶. مهدی زاده، ص 34.

⁷. امیر خانی، ص 252.

نتیجه و جمع‌بندی

تاریخ شبه قاره هند شاهد ظهور و سقوط خانواده‌های مختلف سلطنتی و همچنین ایجاد و نابودی اندیشه‌های فلسفی و فرهنگ‌های متعدد می‌باشد.¹ هندوستان در هیچ دوره‌ای از تاریخ طولانی خود بدون تمدن نبوده است. از روزهای بودا در قرن پنجم قبل از میلاد که جایگاهش در شرق مانند جایگاه مسیح در غرب بوده، از زمان آسوکا، تا بعدها در قرن شانزدهم که فرهنگ، ثروت و هنر به مراتب والاتری در شمال رونق یافت. برای رسیدن به همین سرزمین با آن ثروت افسانه‌ای که کریستف کلمب را به آن سوی اقیانوس‌ها رساند.

دیری از وفات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نگذشته بود که اسلام به مرزهای شبه قاره هند رسید. در 92هـ/711-712م مسلمانان با نیروی نظامی به ناحیه سند هجوم بردند. جوانی به نام محمد بن قاسم سند را فتح کرد و حکومت اسلامی را بنا نهاد. البته فتوحات اسلامی بطور گسترده از زمان محمود غزنوی آغاز گردید. در زمان غزنویان بود که اسلام فراتر از مناطق سند به مناطق دیگر هندوستان نیز رسید. غزنویان در پایان فتح هند، لاهور را پایتخت قرار دادند زبان فارسی را زبان رسمی اداری اعلام کردند و لاهور به مرکز تعلیمات اسلامی تبدیل شد. محمود در سال 421هـ/1030م از دنیا رفت و دیری نگذشت که غزنویان سقوط کردند و جای خود را به غوریان دادند. شهاب‌الدین پادشاه غوری در سال 582هـ/1186م لاهور را از دست غزنویان گرفت. وسعت قلمروی غوریان به حدی بود که نتوانستند تمام آن را حفظ کنند.² شهاب‌الدین در سال 602هـ/1206م از دنیا رفت، این سبب شد که قطب‌الدین ایبک علم استقلال را به دست بگیرد و سلسله سلاطین (سلاطین مملوک) را آغاز کند. مقر قطب‌الدین ایبک در لاهور بود. این سلسله در مجموع 87 سال 602 - 689هـ/1206 - 1290م بر هند حکومت کرد. پس از آن، سلطنت خلجی‌ها قدرت یافتند که علاء‌الدین خلجی مؤسس آن بود. با درگذشت وی در سال 715هـ/1320م و پس از یک دوره کوتاه در سال 720هـ/1320م غازی ملک که مشهور به غیاث‌الدین تغلق، سلسله تغلقیان را بنا نهاد،³ و قبل از اینکه تیموریان سرکار بیایند، سادات دهلی فرمانروایی می‌کردند که بعد از آن سلاطین لودی (قبیله‌ای از افغان‌های خلجی) سرکار آمدند و این سلسله از

¹. حقایق درباره هند، ص 13.

². عارفی، ص 51.

³. اسدی، ص 142.

855هـ/1451م تا 932هـ/1274م فرمانروایی کرد. تا اینکه در جنگ پانی پات که در آن قدرت لودیان به پایان رسید و امپراتوری مغولان آغاز گردید. (932 - 1273 هـ / 1526 - 1857 م)¹

در این سلسله 17 نفر² به پادشاهی رسیدند که در میان آنها شش نفر به نام‌های بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاه‌جهان و اورنگ زیب، قوی‌ترین و مقتدرترین امپراتورها به حساب می‌آیند. بابر اولین پادشاه؛ و موسس آن می‌باشد.

سلطنت مغول به اوج خود در فرهنگ، تمدن، مملکت‌داری رسیده بود و علم و صنعت نیز به پیشرفت زیادی رسید.³ به خصوص صنایع ظریفه دوره صفوی ایران در دربار سلاطین مغول شبه قاره مانند همایون، اکبرشاه، جهانگیر و شاه جهان رایج بوده و به طور کلی از زمان‌های قدیم هنر ایرانی در هندوستان توسط سلاطین نگهداری می‌شده است.⁴ پادشاهان مغولان هندوستان حامی زبان و ادب فارسی بوده و اکبر شاه زبان فارسی را زبان رسمی اعلام کرد.⁵ در زمان حکومت مغولان هندوستان به ویژه اکبر شاه و شاه جهان، شبه قاره دارای درخشان‌ترین عصر تاریخی خود بوده است.⁶ بعد از اورنگ زیب امپراتوری مغول به خطر افتاد و بر تخت جانشینی اختلافاتی به وجود آمد و امپراتوری تجزیه گردید، هر منطقه مستقل شد و تحت حکومت نواب‌ها درآمد و مغول‌ها عظمت و اقتدار خود را از دست دادند

شبه قاره هند از بزرگترین قربانیان استعمار است. سرزمین آن غارت شده و از درون پوسیده است. هندوستان که از نخستین کانون‌های پیدایش تمدن بشری و از چهارراه‌های بزرگ تاریخ میان شرق و غرب است، در رفت و آمد اقوام و برخورد تمدن‌ها و داد و ستد فرهنگی نقشی سازنده و پویا داشته و خود در زمینه فلسفه، هنر و ادبیات و علوم ارمغان‌های ارجمندی به جهان بخشیده است و در میان اقوام مختلف بشری نقش مهمی را ایفا کرده است.⁷

1. اسدی، ج 2، ص 143.

2. مهدی زاده، ص 34.

3. ویل دورانت، اختناق شبه قاره هند، ص 27.

4. حسنی، ص 66.

5. سدارنگانی، ص 43 و 44.

6. جمشیدی بروجردی، ص 9.

7. مهدی زاده، ص 15.

فهرست منابع

1. آنتوواک - بونگاردلوین، گ - کوتوفسکی، گ.گ.، *تاریخ نوین هند*، ترجمه پرویز علوی، چاپ اول، انتشارات بین الملل، 1361ش.
2. آنه ماری شیمیل، *ادبیات اسلامی هند*، ترجمه؛ یعقوب آژند.
3. احمد ندوی، شاه معین الدین، *تاریخ اسلام*، ناشر غضنفر اکی ڈمی، کراچی، بی تا
4. اسدی، مرتضی، *جهان اسلام*، چاپ اول، انتشارات دانشگاه پیام نور، 1369ش.
5. افراسیابی، بهرام، *ایران همیشه جاوید*، انتشارات مهرقام، 1383ش.
6. امیر خانی، غلام رضا، *تاریخ مغولان تیموریان* (از ایران چه می دانم).
7. اوکتاویوپاز، پرتوی از هند، ترجمه کاوه میرعباسی، چاپ اول، انتشارات نشرمرکز، تهران، 1378.
8. ایرام لاپیدوس، *تاریخ جوامع اسلامی*، ترجمه محمد رمضان زاده، چاپ اول، انتشارات آستان قدس، 1376ش.
9. باسورث، ادموند کلیفورد، *سلسله های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، 1371ش.
10. باسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، 1372ش.
11. بایزیدیات، تذکره همایون و اکبر، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران، 1382، افسست از روی چاپ کلکته، 1941م.
12. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر محمد توکل، چاپ اول، انتشارات نقره، 1337ش.
13. بهروزان، گیله گلف، هند، چاپ سوم: تابستان 1383، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
14. بیرونی، ابو ریحان، *تحقیق ماللهند*، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ تابان، بی تا.
15. پی هارد، *مسلمانان هند برتانیای*، ترجمه حسن لاهوت، چاپ اول، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، 1369ش.
16. تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا، عزالدین عثمانی، چاپ اول، انتشارات پاژنگ، 1374ش.
17. جرج ولز، بربرت، *کلیات تاریخ*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، انتشارات سروش، تهران، 1365ش.
18. جعفری، یعقوب، *مسلمانان در بستر تاریخ*، چاپ اول، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1371ش.

19. جلالی نائینی، محمد رضا، هند در یک نگاه، چاپ اول، انتشارات شیراز، 1375 ش.
20. جمشیدی بروجردی، محمد تقی، ملی گرایى هندو، چاپ اول 1379، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران.
21. حسنی، زهرا، نمونه‌های صنایع ظریفه ایران، چاپ میهن، بی تا.
22. حقایقی درباره هند، نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند، تهران، 1333 ش.
23. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، سفیر سابق ایران در هند، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، 1337 ش.
24. حورانی، جرج. ف، دریا نوردی عرب در دریای هند، ترجمه محمد مقدم، ناشر کتابخانه ابن سینا، تهران، 1338 ش.
25. خامنه‌ای، سید علی، ترجمه و تألیف، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، انتشارات آسیا، 1347 ش.
26. خلیلی، ناصر، گرایش به غرب (درهنر عثمانی، قاجار و هند)، نشر کارنگ، تهران، 1383.
27. دولافوز، ث، ف، تاریخ هند، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ اول، چاپخانه مجلس، تهران، 1316 ش.
28. رابرت، روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1383 ش.
29. رضائی، استاد عبدالعظیم، گنجینه تاریخ ایران، ج 11، چاپ اول، انتشارات اطلس، تهران، 1378 ش.
30. سبزواری، رضا مصطفوی، یادگار هندوستان.
31. سدارنگانی، هرامل، پارسی گویان هند و سند، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپخانه رامین، سال 2535.
32. سعید الحق، محمد بن قاسم س مے اورنگ زیب تک، انتشارات شاهد بک ڈپو ملتان روڈ، لاهور، بی تا.
33. سلیم، غلام رضا، محمود غزنوی سر آغاز واپس گرایى در ایران، چاپ اول، 1383 ش.
34. سنده (خاموشی کی آواز)، ناشر فکشن هاؤس، چاپ 1994 لاهور، بی نو.
35. سوامی، آناندا کوما را، مقدمه ای بر هنر هند، ترجمه امین حسین دکرگو، انتشارات روزنه، تهران، 1382.
36. شرر، عبدالحلیم، تاریخ سند، ناشر سٹڈی بک پوائنٹ، کراچی، 2004 م.
37. صاحب آزاد، محمد حسین، دربار اکبری، چاپ لاهور، 1910 م.
38. عارفی، محمد اکرم، جنبش اسلامی پاکستان، چاپ اول، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1383 ش.

39. عزیزاحمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، چاپ اول، انتشارات کیهان، تهران، 1366 ش.
40. عطار، علیرضا شیخ، *دین و سیاست مورد هند*، چاپ اول، انتشارات وزارت امور خارجه، 1381 ش.
41. فدائی اسپهانی، نواب میرزا نصرالله خان، *ترکاتازان هند*، چاپخانه محمد علی فردین، تهران، 1341 ش.
42. فروزانی، ابوالقاسم، *غزنویان از پیدایش تا فروپاشی*، چاپ اول، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی، تهران، 1384 ش.
43. فروغی ابری، اصغر، *تاریخ غوریان*، چاپ اول، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1381 ش.
44. فوگل، اشپیل، *تمدن مغرب زمین (Western Civilization)*، ترجمه محمد حسین آریا، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، 1380 ش.
45. قرایی، دکتر فیاض، *ادیان هند*، دانشگاه فردوسی، مشهد، 1384 ش.
46. کارل لوتس بکر و فردریک دانکاف، *سرگذشت تمدن*، ترجمه علی همدانی زهما، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1380 ش.
47. گلچین معانی، احمد، *کاروان هند*، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، 1369 ش.
48. گلی زواره، غلام رضا، *شناخت کشورهای اسلامی*، چاپ دوم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1377 ش.
49. مازندرانی، وحید، *هند یا سرزمین اشراق*، شرکت چاپخانه فردوسی، بی تا.
50. مبارک، شیخ ابوالفضل، *اکبر نامه*، چاپ دوم، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، 1372 ش.
51. مهدی زاده، جواد، *هند دیگر*، نشریه اداره اطلاعات سفارت کبرای هند.
52. نهرو، جواهر لعل، *نگاهی به تاریخ جهان*، ترجمه محمد تفضلی، چاپ دهم، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1377 ش.
53. نیکولسکی، آ. کاژدان، ن. آبراموویچ، آ. ، ژ. ایلین، آ. فیلیپ اوف، *تاریخ جهان باستان*، ترجمه مهندس صادق انصاری، علی همدانی و باقر مؤمنی، چاپ اول، انتشارات اندیشه، تهران، 1379 ش.
54. ویل دورانت، *دفاع از هند*، ترجمه مهوش غلامی، چاپ اول، انتشارات امید ایرانیان، تهران، 1384 ش.
55. -----، *اختناق هندوستان*، ترجمه ر. نامور، نشر گام، 2536.

56. ویلیام، ارسکین، *ایران و بابر*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، 1326 ش.

57. ویلیام، گودوین، *هندوستان*، مترجم: فاطمه شاداب، چاپ اول، انتشارات ققنوس، تهران، 1383 ش.

58. هالیستر. جان نورمن، *تشیع در هند*، ترجمه آزر میدخت مشایخ فریدنی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران،

1373 ش.

59. هیرانمای کارلکار، *هند مستقل*، ترجمه علی اصغر کیا، محمد جواد ناطق پور و مجید جعفری اقدام، چاپ اول، انتشارات

آرون، 1383 ش.

60. The Shia of India / John Norman Hollister/ Second Edition 1979 by oriental
Reprint. New Delhi INDIA.

61. Hindu world / Benjamin Walker / Publisher. Indus New Delhi 1995. INDIA.

62. Microsoft® Encarta® 2006 [DVD]. Redmond, WA: Microsoft Corporation,
2005.

63. The History of Islamic Societies / Ira M. Lapidus / Cambridge University Press. U
S A

والسلام

سید هدایت رضوی